

منو شح

در

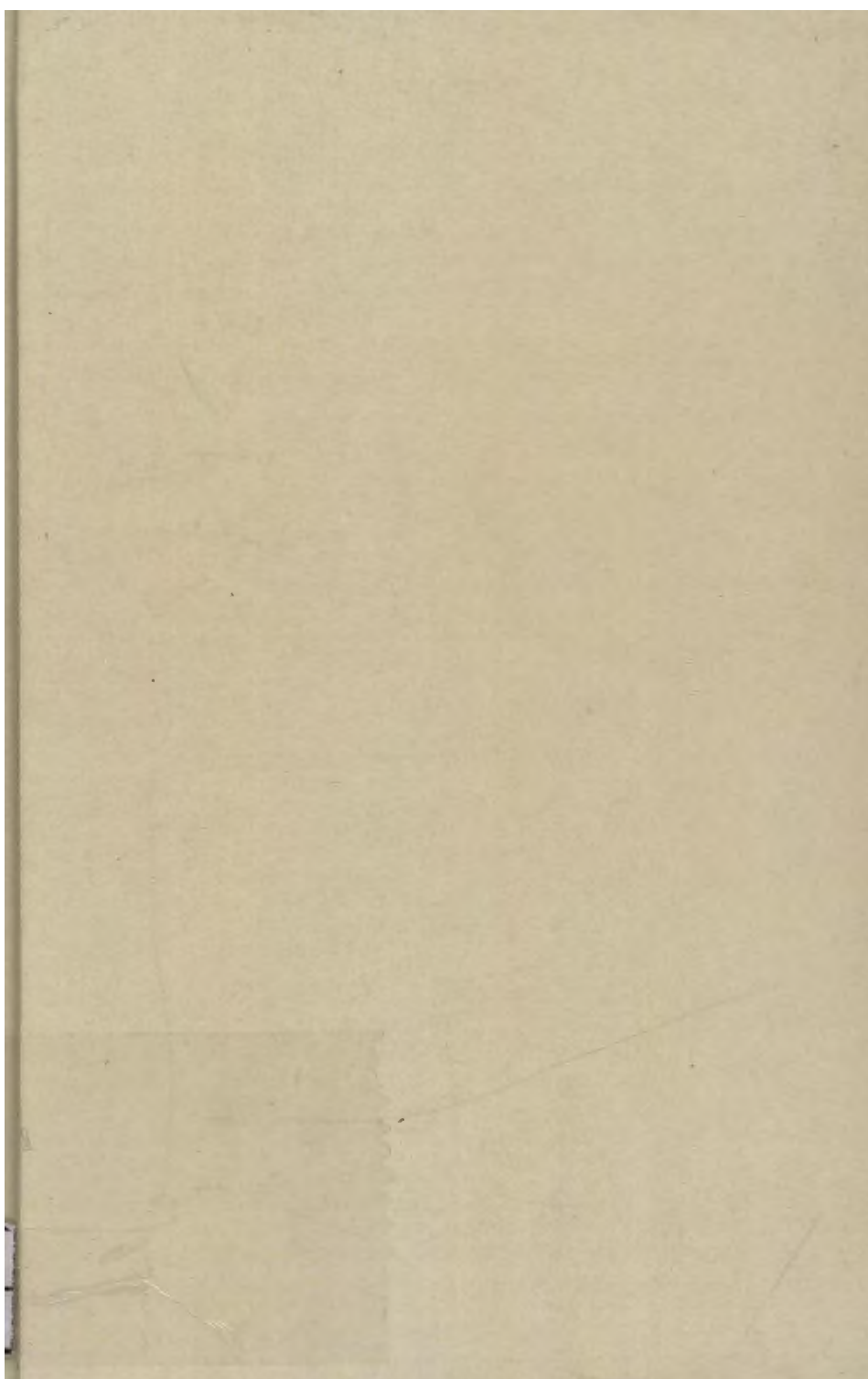
ادبیات عرب

تألیف

فیروز زحمیری چی

۱۳۴۲

طهران



موسج در ادبیات عرب

۱۰۰

۱	۲
۳	۴

۷۸ - ۹ ۱ ۴۱

اسکن شد

موش

در

ادبیات عرب

تألیف

فیروز حریریچی

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص مؤلف است

۱۳۴۲

طهران

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه
مقدمه مؤلف،	۷
پیش گفتار	۹
وجه تسمیه موشحات	۱۰
انواع موشح از حیث قالب. موشح تام. اجزاء موشح تام.	۱۲
قفل	۱۵
شرایط قفل‌ها بایکدیگر. خرجه	۱۶
دور	۱۹
شرایط اجزاء دور. بیت	۲۰
سمط	۲۱
شرایط اسماط مرکب	۲۲
موشح اقرع و تصرف ابن سناء در قالب موشح	۲۳
قافیه در موشحات	۲۵
انواع موشح از حیث وزن	۳۰
انواع موشح از حیث زبان. موشحات تنزیمی. زجل	۳۴
تأثیر غنادر موشحات	۳۶
سبب اختراع موشحات	۴۳

۴۴	اختراع موشحات
۴۶	زبان عربی و کیفیت تعبیر در موشحات
۴۸	مضامین موشحات
۵۸	اصل موشحات. موالیا. الکان و کان، ترو بادور .
۶۵	موشح سرایان اندلس
۷۲	موشح سرایان مشرق
۷۸	نهضت موشح سرائی در عراق
۸۰	موشح سرائی در معاصر
۸۱	مختصات موشحات در معاصر
۸۴	قالب و وزن در موشحات معاصر
۸۷	موشح سرایان معاصر
۹۱	فهرست منابع و مآخذ

غلطنامه

صفحه	سطر	صحیح
۱۰	۹	نیست
۱۱	۵	خلاصه الاثر
۱۱	۲۱	خلاصه الاثر
۱۷	۵	عبث
۱۷	۱۹	مناهل الادب العربی
۲۰	۴	عزیر
۲۳	۸	عبارت از جزئی
۲۳	۱۲	وطری
۲۸	۵	بالصدو
۳۲	۱۲	وزن
۳۶	۱۷	شد
۳۹	۱۴	ابن خرداذبه
۴۴	۳	ژفکلر
۵۲	۹	که
۵۵	۱۰	شفیع
۵۸	۱۲	شعراى
۶۱	۱۲	تروبادور
۸۶	۱۰	نهر الرین
۸۷	۱۷	عهدا
۸۸	۱۸	ضفاف
	۵	

مقدمه مؤلف

کتابی را که هم اکنون خوانندگان ارجمند و آزاده در برابر خود مشاهده می نمایند اگر چه از حیث کمیت بسیار ناچیز بنظر میرسد ولی شاید از لحاظ کیفیت جویندگان ادب را تا حدودی بسنده باشد زیرا در این رساله فقط نوعی از اشعار عربی را بنام موشحات مطالعه کرده و پای از دامنه مباحث کاملاً فنی بیرون ننهاده ام، بعلاوه تتبع اشعار مذکور تا کنون در کشور ایران سابقه نداشته و کلمه موشح نیز در نزد صاحب المعجم از حدود صنعتی از محسنات بدیعی تجاوز نکرده است. لذا وحدت موضوع و نامانوس بودن خوانندگان گرامی با موشحات مرا بر آن داشت که مطالب خود را در فصول مختصری که تا حدی معانی بسیاری را شامل باشد بیان نمایم ولی با این همه از آوردن شواهد لازم و ساده نیز خود داری نورزیده و تا توانسته ام اشعار عربی را بزبان فارسی ترجمه کرده ام و در برخی از موارد هم از ترجمه اشعاری که چندان ضروری بنظر نمیرسیدند چشم پوشیده ام و باطالع کلام در مطالب تاریخی بی مورد نپرداخته و نخواسته ام که با آوردن شرح حالی معنی شاعران بر حجم کتاب افزوده گردد و در عوض خوانندگان را اوقات گرانبهای بیطالت گذرد و مقصود من از ذکر موشح

سرایان در ادوار مختلف همواره آن بوده است که این کتاب با همه کم حجمی تقریباً تمام مطالب را در برداشته باشد دیگر اینکه اگر کسانی بخواهند هر يك از موشح سرایان را بتنهائی مطالعه نمایند بمر اجعی که در ذیل صفحات ذکر شده است مراجعه فرمایند .

در اینجا لازم بتذکر است که غرض من از تألیف این کتاب ادعای هیچگونه فضل و دانشی نمی باشد و در آینده نیز چنین ادعائی را نخواهم کرد زیرا از بی دانشی خود بخوبی واقفم و گفته شاعر آزاده ایرانی راهر گز از یاد نبرده ام که فرمود :

فقل لمن يدعى في العلم فلسفة

حفظت شيئاً وغابت عنك أشياء

در پایان وظیفه خود میدانم که از استاد دانشمند و ارجمندم جناب آقای مدرس رضوی و راهنمائی فاضلانه ایشان در این رساله کمال تشکر را نموده و یادآوری زحمات بی پایان استاد دانشمند و عالیقدر جناب آقای عبدالحمید بدیع الزمانی را نیز فراموش نکرده و بمنظور قدردانی این رساله ناچیز را به پیشگاه آن استاد گرانمایه تقدیم نمایم

فیروز حریری چی

((پیش گفتار))

در روزگار اینکه خلقای اموی بر سرزمین اندلس فرمانروائی میکردند شعرا بسرودن اشعاری پرداختند که در ادبیات عرب بنام موشحات شهرت دارند و ما نخست این منظومه‌ها را معرفی کرده سپس آنها را از حیث معنی و لفظ بررسی مینمائیم ولی پیش از مطالعه این اشعار تذکر دو مطلب دیگر نیز ضروری بنظر میرسد .

۱- غلبه عرب بر اندلس - در سال ۹۲ هجری طارق بن زیاد عامل موسی بن نصیر جزیره فندالیه سیارا فتح کرد و بعدها نام این جزیره پس از اندکی تحریف بصورت اندلس درآمد و کلمه مزبور بر سراسر اندلس اطلاق گردید^۱ و از سال ۹۲ هجری تا سال ۱۳۸ هجری والیان متعددی از جانب خلیفه اموی در اندلس حکومت کردند تا اینکه در این سال عبدالرحمن بن داخل با اندلس پناهنده شد و سلسله بنی امیه اندلس را تأسیس نمود و از این تاریخ تا سال ۸۹۷ هجری اندلس در تصرف مسلمانان بود تا در سال مزبور فرمانروائی مسلمین بر سرزمین اندلس پایان رسید^۲

۲- چگونگی شعر پیش از ظهور موشحات: بطور کلی شعرای اندلس در همه انواع شعر مانند مدح و مرثیه و شکوی و خمزیه و توصیف طبیعت سخن سرائی کرده اند و در مضامین و کیفیت تعبیر از سخن سرایان مشرق تقلید نموده اند و تنها امتیاز شعرای اندلس عبارت از آوردن

۱- ادباء العرب وعصر الانبياء ص ۸، ۲۰- تلخیص از الوسيط ص ۳۶۶.

کلمات ساده و بکار بردن الفاظ دور از ذهن است یعنی گویندگان اندلس مانند شعرای جاهلیت لغات مخصوص بادیه را نیاورده و تا توانسته اند مضامین خود را بسیار ساده بیان میکرده اند و از تمام انواع شعر بسرودن غزل بیشتر توجه نموده و هر گونه مفهوم عشقی را در قالب غزل سروده اند تا آنجا که در این فن جنبه ابتکار را نیز رعایت کرده اند و آبادی شهرها و آسایش مردم و وجود باغهای پر گل و شکوفه و کنیزکان زیبا و عاملی هستند که شعرای اندلس را بسرودن غزل برانگیخته اند^۱.

«وجه تسمیه موشحات»

در نامیدن این اشعار بموشح جای هیچگونه تردیدی نبوده و تمام دانشمندان ادب در این تسمیه اتفاق نظر دارند چنانکه ابن خلدون^۲ و ابن سناء^۳ نیز آنها را موشح خوانده اند ولی لغت نویسان تعریفی از برای موشح ننموده اند مگر صاحب^۴ تاج العروس در باره توشیح ذیل کلمه و شح چنین گفته است «توشیح نام نوعی از شعر است که آنرا اندلسیها اختراع نموده اند و از شگفتی این نظم آنستکه دارای اوزان مختلف و اسماط میباشد و ابیات آن غالباً از هفت عدد تجاوز نمیکند».

کلمه موشح اسم مفعول از مصدر توشیح و بمعنی آراسته شده است چنانکه ابوعبدالله بن حجاج بغدادی که از شاعران قرن چهارم است قصیده خود را بواسطه دارا بودن معانی و مضامین عالی موشح خوانده است و هندی القصیده مثل العروس س موشحة بالمعانی الملاح^۵

۱- ادباء العرب ص ۳۸ تا ۲۰۸ - مقدمه ابن خلدون ص ۵۱۸ - ۳۰ - دارالطراز

ص ۲۳ - ۴ - تاج العروس جزء دوم ص ۲۴۶ - ۵ - یقیناً الدهر جلد سوم ص ۳۵

وذوالرمة در شعر ذیل موشح را بمعنای قسمتی از بدن که وشاح را آنجا آویزند بکار برده است :

تری الزل یکرهن الریاح اذا جرت ومی بهالوالا التخرج تفرح
اذا ضربتها الریح فی المرط اشرفت روادفها وانضم منها الموشح (۱)
اما بهترین معنی از برای موشح همانست که در خلاصه الاثر محبی مضبوط می باشد ۲. «موشح از وشاح یا اشاح مشتق می باشد و وشاح شبیه گردن بند چرمینی است که مروارید را در آن بنظم کشیده و زنان آنرا مانند حمایل بردوش می بسته اند و می آویخته اند و یا اینکه وشاح عبارت از دورشته جواهر و مرواریدی است که آنها را بر خلاف جنس یکدیگر برشته کشیده باشند و چون موشحات از حیث داشتن اسماء و اقفال و ابیات بوشاح شباهت دارند لذا آنها را موشح نامیده اند و سراینده این نوع شعر را وشاح گفته اند»

بنابر این تعریف واضحی از موشح در کتب عرب دیده نمی شود بعبارت دیگر کلمه موشح بمعنی خاصی که مورد نظر ماست استعمال نگردیده و دارای معنی محدودی نمی باشد یعنی خالی از اعتبار منقول اصطلاحی است پس بطور اجمال موشح را میتوان تعریف نمود و گفت : موشح نوع خاصی از شعر است که در قرن نهم میلادی همزمان با فرمانروائی مروانیه در سرزمین اندلس بمنصه ظهور رسیده است و از سایر انواع نظم بعلت داشتن قوافی متعدد و خروج از اوزان خلیلی و ارتباط شدید آن با موسیقی کاملاً متفاوت است ۳ لذا الحاق موشح بر مخمس همچنانکه کامل

۱ فن التوشیح ص ۱۹ . ۲ خلاصه الاثر ص ۱۰۸ . ۳ ناقص ترا از این

تعریف در کتاب الموشح فی الاندلس و فی المشرق ص ۸ مضبوط است .

کیلانی در دیوان ابن زیدون^۱ گفته است از اعتبار علمی بیرون می باشد و نیز قول ابراهیم اینس مبتنی بر اینکه موشحات پیش از تلحین نوعی از مسمط بوده اند^۲ چندان صحیح نمی باشد زیرا در این صورت فضلی از برای شاعران اندلس که مخترع موشح می باشند باقی نمی ماند.

« انواع موشح از حیث قالب »

بنا بر گفته ابن سنا موشح از لحاظ قالب بدو نوع تام و اقرع تقسیم می شود.^۳

۱ - موشح تام - آنستکه با قفل شروع گردیده و با خرجه پایان رسد و از شش قفل و پنج بیت ترکیب شده باشد.^۴
اجزاء موشح : هر موشح تام دارای اجزائی است که عبارتند از قفل . خرجه . دور . بیت . سمط . ولی پیش از شرح این اجزاء يك موشح تام را بعنوان نمونه ذکر می کنیم .

« حرب الهوی »

طرب الدوح من غنا القمری^۵
فرقص الكووس بالخمير

* * *

وقیان الطیور قد غنت ،

وعن الموسيقى قد اغنت

والیها ارواحنا حنت ،

۱ - دیوان ابن زیدون ص ۱۹۲ . ۲ - موسیقی الشعر . ص ۲۸۸ .

۳ - دارالطراز ص ۲۵ . ۴ - دارالطراز ص ۲۵ . ۵ - موشح از

شاعری ناشناخته مناهل الادب العربی - ج ۱۹ ص ۲۶ .

والعثاني بالضرب قدانت
واكف الغمام بالقطر ،
نقطت في الرياض بالدر

* * *

ولنوح الهزار ، في الغصن ،
شق قلب الشقيق بالحزن
والقناني قهقهن عن دن ،
والحيافال : من بكاجفني
اصبح الروض باسم الثغري ،
وعلى المنظم جاد بالنشر ،

* * *

رب ساق سعى بصهباء ،
في رياض كوشى صنعاء
وكشمس الضحى باللاء ،
ولايدى الرياح في الماء
شبك نسجها من التبر ،
لمصيد الاسماك في النهر

* * *

قلت حث الكووس ، يا ساقى !
قال : دعنى ، فبين عشاقى ،
قام حرب الهوى على ساق ،

بقوامی وسحر اداقی!
فرنا ، وانشنی الی قهری
بالظبی البیض ، والقنا السمر

خده العند می ام ورد ؟
ریقه السکری ام شهید ؟
نشره العنبری ام ند ؟
نغره الجوهری ام عقد
بدرتم فی غیهب الشعر
باسم عن کواکب الزهر

ترجمه : (جنگ عشق)

درختان از نوای قمری بطرب آمدند و پیاله ها از باده برق
پرداختند.

پرندگان خنیاگر نغمه سرائی نمودند واز سرود و آواز بی نیاز
گردیدند و جانهای ما برای آنها در اشتیاق غرقه گشتند و چنگها با
نواختن بناله درآمدند و کفهای ابرصحن چمنهارا بادانه های چون در
نقطه گذاری کردند .

از نالیدن هزارستان بروی شاخه دل اندوهگین لاله دریده شد
و از خمره های شراب خنده بر لبان پیاله ها نقش بست و باران چنین گفت:
گلستان از گریستن دیدگانم خندان گشت و گلها را فراهم آورد و در
آغوشش پراکنده ساخت .

چه بسا ساقیانی که با جامهای باده در باغها چون پرندیمانی^۱ و خورشید درخشان پگاهی خرامیدند و باده از چین و شکنهای آب دام زرینی بدست دارند که گوئی فروغ طلایی خورشید آنرا برای شکار ماهیان رودخانه بافته است.

گفتم ای ساقی با پیاله های باده بشتاب پاسخ داد: مرا بحال خود بگذار زیرا که میان دلدادگانم وقامت و فسون چشمانم جنگ عشق در گرفت. پس آهسته نگاهی کرد و با شمشیر دیدگان ونیزه اندامش برای غلبه ام روان شد.

گونه او خون سیاوشان^۲ است یا که گل سرخ؟ آب دهانش شکرین است یا که عسل؟ بویش عنبرین است یا که ند^۳؟ دندانهایش جواهر است یا که رشته مروارید؟ ماه شب چهارده میان تاریکی مویه است و از ستارگان درخشان خندان است.

قفل: در شعر مذکور (طرب الدوح...) و (رقصن...) قفل می باشد و آن جزئی است که شاعر موشح خود را با آن آغاز میکند و تکرار این جزء در آخر هر بند واجب است چنانکه (واکف...) و (نقطت...) قفل دیگری است که بروزن و قافیه قفل اول سروده شده است.

اجزاء قفل نمیتوانند کمتر از دو جزء باشند مانند قفل شعر من بور

۱- بجای صنعا بجهت مأنوس بودن یمانی گذاشتیم.

۲- در شعر عربی عندمی است مرادف بقم که آن نیز معرب بکم میباشد و عبارت از چوبی است که از آن رنگ سرخ حاصل میشود (غیاث).

۳- چوب خوشبو

که ازدو جزء (طرب الدوح ...) و (رقصن ...) تشکیل یافته است ولی ممکن است اجزای قفل تا ده جزء نیز تجاوز نماید^۱ مانند قفل ذیل که از چهار جزء ترکیب یافته است .

نسیم غرناطه^۲ علیل ،

لکنه یبریء العلیل .

وروضها زهره بلیل،

ورشفه ینقع العلیل^۳ .

نسیم غرناطه عنبر افشان است و بیمار را شفا می بخشد و نوشیدن قطره های شبنم از شکوفه های گلزار آنجا تشنه را سیراب میکند.

وجود معنی مستقل برای هر يك از اجزاء قفل لازم نیست و ممکن است چند جزء قفل تشکیل فقره واحدی دهند^۴ و مراد از فقره این است که چندین جزء قفل مانند عبارت نثری هستند که بصورت شعر درآمده اند^۵ یعنی از پیوستن چند جزء قفل معنی تمامی بوجود می آید و هر جزء بتنهائی معنی مستقلی ندارد مانند این قفل که ازدو جزء ترکیب شده ولی يك فقره محسوب میگردد :

بالله یاسفاک ، اغمد ظباک^۶ ،

۱- دار الطراز ص ۲۶ . ۲- غرناطه یکی از شهرهای اسپانیا المنجد ص ۳۶۶ .

۳- موشح از ابن زمرك . مناهل الادب العربی . ج ۱۹ ص ۸۶ .

۴- ادباء العرب ص ۱۶۰ . ۵- اقرب الموارد ص ۹۳۷ .

۶- موشح از شاعر نامعلومی . مناهل الادب العربی . ج ۱۹ ص ۲۹ .

ای خون آشام ترا بخدا سوگند میدهم که شمشیرت را در نیام
فرو کنی .

اتحاد قافیه در اجزاء قفل از شرایطی نیست که رعایت آن لازم^۱
باشد مانند اجزاء قفل ذیل که هر يك دارای یکنوع قافیه است :

عَبَثُ الشَّوْقِ بَقَلْبِي، فَاشْتَكَيْ
الْمُ الْوَجْدَ، فَلَبِثْتُ اَدْمَعِي^۲

ترجمه : دلم بازیچه عشق شد و از درد اشتیاق شکوه نمود و اشک
از دیدگانم روان گردید .

ولی در قفل (نسیم غرناطه) تمام اجزاء بایکدیگر متحد القافیه
می باشند .

شرایط قفل ها بایکدیگر: قفل های يك موشح باید در وزن و قافیه
و تعداد اجزاء بایکدیگر متحد باشند^۳ چنانکه در شعر مورد مثال قفل
های «وا کف...» و «اصبح...» و «شَبِك...» و «فرنا...» و «بدرتم...» با قفل «طرب
الدوح...» شرایط مذکور را دارا می باشند.

«خرجه»

آخرین قفل از هر موشح را خرجه یا مرکز^۴ مینامند و در شعر
مذکور قفل «بدرتم...» خرجه نام دارد و ابن سناء برای آن مختصاتی

۱- فن التوشیح ص ۲۱.

۲- موشح از ابوبکر قرطبی. مناهل الاداب العربی. ج ۱۸ ص ۱۶.

۳ - دارالطراز ص ۲۵. ۴- ابن بسام خرجه را مرکز خوانده است.
الذخیره قسم اول ج ۱. ص ۲۰۱.

ذکر میکند که میتوان آنرا خلاصه نمود و گفت در خرجه باید اسم
ممدوح ذکر شود اگر موشح را از برای مدح بسرایند مانند خرجه
ذیل از ابن بقی که در آن نام یحیی یعنی ممدوح آمده است

انما یحیی . سلیل الکرام

واحد الدنيا معنی الانام^۱

همانا یحیی فرزند بخشندگان و یگانه جهان و مقصد جهانیان
است .

و یا اینکه بهترین الفاظ عاشقانه را در موشح بیاورند اگر آنرا
برای بیان عواطف و احساسات عشقی سروده باشند مانند خرجه شعری
که بعنوان نمونه ذکر گردید و دیگر اینکه مصرع یابیتی از شاعر
مشهوری را در خرجه تضمین^۲ نمایند مانند صدرالدین بن وکیل^۳ که
مصرعی از قصیده مشهور ابن زیدون^۴ را در خرجه تضمین کرده است.
دیگر از مختصات خرجه آوردن الفاظ غیر عربی یا عربی عامیانه
است ولی غالباً اینگونه کلمات از زبان حیوانات یا پرندگان و یا کنیزکان
بیان میگردد و پیش از این الفاظ کلمه گفت «قال» یا نظایر آن آورده^۵
میشود مثلاً در خرجه ذیل دو کلمه اقول - تذوق بصورت قول و تذوق یعنی
بشکل عامیانه بکار رفته اند .

۱ - دار الطراز ص ۲۶ . ۲ - دار الطراز ص ۳۱ -

۳ - موشح مزبور مناهل الادب العربی ج ۱۸ ص ۸۲ . ۴ - قصیده ابن
زیدون تاریخ الادب العربی ص ۳۳۲ . ۵ - دار الطراز ص ۳۱

انا قول: فوقو ، ليس بالله تذوقو^۱

ترجمه : بخدا سو گند میخورم که از لبانم نخواهی چشید .
و یاد در خرجه ذیل که کلمه الساعة (هم اکنون) بشکل اساستعمال
گردیده است و این لفظ از زبان زن باریک اندامی بیرون آمده است
چنانکه ابن نباته سروده است^۲

بادرت ابغی لماها ،
تحت النقاب ، فقالت
«اساتقطع ثیابی ،
انا احل نقابی»

پیش رفتم و در زیر نقاب خال لبش را همی خواستم پس گفت هم
اکنون جامه ام را می شکافی و قطعه قطعه مینمائی پس خود چهره را از پرده
بیرون میآورم .
و یا این خرجه از ابن سناء که همه آن بزبان فارسی سروده
شده است .

دانستی کی بوسه بمن داد دها آنکستین
او از کوای دست من باش ببوسته مم شین^۳

«دور»

بخشیم که بعد از نخستین قفل آورده میشود دور نام دارد و در
شعر مورد مثال «وقیان...» و «عن الموسيقى...» و «الیها ارواحنا...» و «المثانی...»

۱- ادباء العرب ص ۱۶۲ . ۲- مناهل الادب العربی ج. ۱۹ ص ۱۶ .

۳- دارالطراز ص ۱۳۶ .

دور میباشند بعبارت دیگر اجزائی که بدنبال هر قفل آورده میشوند دور نام دارند و هر دور ممکن است از سه جزء یا بیشتر تشکیل یافته باشد^۱ ولی حداقل آن سه جزء است مانند دور شعر ذیل از موشح ابن بقی:

ذاب قلبی فی هوی ظبی* عزیز^۲

وجهه فی الدجن صبح مستنیر

وفؤادی بین کفیه اسیر

ترجمه: دل من در عشق آهوی خود پسندی گداخته گشته است و رخسار او در تاریکی بامداد تابان است و دلم در عنان کف او مانند برده می باشد.

شرایط اجزاء دور: هر دور باید از حیث اجزاء و وزن و قافیه بایکدیگر متحد باشند و چون دور اول پایان رسیده بدنبالش قفل دوم ذکر گردیده و دوباره دور دوم آغاز میشود و دور دوم نیز باید از حیث وزن و تعداد اجزاء با دور اول متحد باشد ولی می تواند خود قافیه مستقلی داشته و با قافیه دور اول مطابقت ننماید همین طور سایر دورها نیز میتوانند قافیه مستقلی داشته باشند ولی چنانکه گفتیم تمام اجزاء هر دور بتنهایی باید متحد القافیه باشند^۳ باین ترتیب در هر موشح چندین بار دور و قفل تکرار میگردد تا اینکه موشح باخرجه یعنی آخرین قفل پایان میرسد. بیت: مجموع يك دور و قفلی را که بدنبال آن ذکر میشود در

اصطلاح موشح بیت گویند^۴ مثلاً در شعر مورد مثال دور «وقیان...» و «قفل اکف الغمام» يك بیت میباشند و برای ابیات موشح تعداد معینی در نظر

۱- فن التوشیح ص ۲۰۲- مناهل الادب العربی جلد ۱۸ ص ۱۸۰- ۳- فن

التوشیح ص ۲۵- ۴- ادباء العرب ص ۱۶۰

گرفته نشده اگر چه ابن اسناء گفته است باید هر موشح از پنج بیت ترکیب^۱ یافته باشد چنانکه ابن زمرک موشحی را در هشت بیت و موشح دیگری را بنام تحفة غرناطة^۲ در هفت بیت سروده است .

سمط: هر يك از اجزاء دور را بتمهائی سمط نامند چنانکه در شعری که بعنوان نمونه ذکر گردید جزء « و قیان الطيور قدغنت » يك سمط میباشد و سمط خود بدو نوع مفرد و مرکب تقسیم میشود^۳ مثلاً دور شعری که از برای مثال آوردیم از چهار سمط مفرد ترکیب شده است ولی سمط مرکب آنست که خود دارای چندین جزء میباشد مانند دور ذیل که هر يك از اسماء آن دارای دو جزء است

یارا کب العجز الانهضة قدضيق الدهر عليك المجلال

لا تحسبن ان الصبار وضة تنام فيها تحت فيء الظلال

فالعيش نوم والردى يقظة والمرء ما بينهما كالخيال^۴

ترجمه : ای کسی که بر باره درماندگی بر نشستی بر خیز که روزگار فرصت را از آن تو تنگ گردانیده است و گمان مبر که جوانی چون گلستانی است که در آنجا بزیرسایه خواهی خفت زیرا که زندگانی چون خواب و مرگ و نیستی چو بیداریست و آدمی میان آندو مانند پندار است .

و سمط مرکب ممکن است دارای سه جزء باشد مانند این دور از

ابن الصباغ که اسماء آن از سه جزء مرکب است

۱- دارالطراز ص ۲۵ . ۲- مناهل الادب العربی ص ۱۰۰ .

۳- فن التوشیح ص ۲۹ . ۴- ازهار الرياض جلد ۲ ص ۲۰۵ .

فی عالم القدس ، قدس علیاه ، اتفاق فی الحمد
 بالبدر والشمس ، یزری محیاه ، فجعل عن ند
 للجن والانس ، ارسله الله ، یتهدی الی الرشدا^۱
 ترجمه: در جهان پا کی مقام بلند او پا کیزه گشته است و درستایش
 گوی سبقت را از ماه و خورشید ربوده است و رخسارش آندورا سرزنش
 میکند و عیب جوئی مینماید و وجودش ازماند و همتا منزله میباشد .
 و یا اینکه سمط مرکب از چهار جزء ترکیب میشود مانند این
 دور از عباده القز از که اسماط آن دارای چهار جزء است .

بدر تم ، شمس ضحی ، غضن نقا ، مسك شم
 ما اتم ما اوضحا ما اورقا ما انم
 لاجرم من لمحا قد عشقا قد حرم^۲

ترجمه : ماه شب چهارده است . خورشید بامدادان میباشد . شاخه
 با طراوت میان ریگزار است . مشک بوی است . چه تمام پیکر است . چه
 آشکار و درخشان است . چه سبز و خرم است . چه مشک فشان است . پس
 بناچار هر که بنگرد عاشق و شیفته میگردد و سرانجام محروم میشود .
شرایط اسماط مرکب : همانطوریکه اجزاء سمطهای مفرد قافیه
 واحدی دارند باید تمام اجزائی که در یک دور مرکب میشوند اتحاد قافیه
 داشته باشند و باید اضافه کرد و گفت اگر چه این سناء تعداد اجزاء
 اسماط را از چهار جزء بیشتر نیافته است ولی ممکن است اجزاء اسماط
 از چهار جزء نیز تجاوز نمایند و عبارت دیگر تعداد اجزاء اسماط محدود
 بعدد معینی نمیشود.^۳

۱- ازهار الریاض جلد ۲ ص ۲۴۳ . ۲- دارالطراز ص ۶۵ . ۳- فن التوشیح ص ۳ .

موشح اقرع : عبارت از موشحی است که در اول آن قفل وجود نداشته^۱ باشد بعبارت دیگر موشح با بیت یعنی از مجموع دور و قفل شروع شده باشد بنابراین اگر در شعر مورد مثال قفل (طرب الدوح...) را حذف نمائیم موشح از نوع اقرع خواهد بود.

تصرف ابن سناء در قالب موشح

موشحی که ابن سناء آنرا سروده است دارای جزئی میباشد که در کتاب المستطرف بنام سلسله موسوم است ولی ابن سناء در کتاب دارالطراز ابدأً اشاره باین جزء ننموده است و سلسله عبارت جزئی است که پیش از قفل واقع گشته و خود نیز از سه جزء متحد القافیه ترکیب گردیده است و ما این موشح را در ذیل ذکر می‌نمائیم :

دور افديك بالسمع والبصر^۲

يا اهيفا وصله و تری

بدر بدا فی دجی الشعر

قد لذ فی حبه سهری

سلسله اذ تجلی وقد تحلی علیک یجلی

تحریر فی وصفه الفکر

قفل والعقل والسمع والبصر

دور فهاك حدث عن الطرب

و عن سلافة ابنة العنب

۱- دارالطراز ص ۲۵. ۲- المستطرف جلد ۲ ص ۳۶۱.

إذا سقاها مع الضرب

بدر بافق الجمال ربی

سلسله فی ظل بان علی المثنی من غیر ثانی

الا الندامی اذا سکروا

قفل والروض والماء والشجر

چنانکه در موشح مذکور مشاهده میشود دو جزء (اذا تجلی ...) و (فی ظل ...) سلسله می باشند و آنها را نمیتوان دور یا قفل تصور نمود زیرا این دو جزء نه با قوافی دور متحد هستند و نه با قوافی قفل یکسان می باشند و اگر این دو سلسله با یکدیگر در قافیه وحدت داشتند میتوانستیم آندو را داخل در قفل نموده و قفل موشح عزبور را از نوع مرکب محسوب داریم ولی چنانکه می بینیم هر دو سلسله نیز از حیث قافیه با یکدیگر متفاوتند و فوزی معلوف نیز که یکی از بزرگترین شعرای معاصر می باشد موشحی را سروده است که در آن کاملاً از موشح ابن سناء متأثر گردیده است زیرا وی در موشح خود که بنام باقة الزهر شهرت دارد جزئی را شبیه سلسله پیش از قفل سروده است با این تفاوت که سلسله او دارای دو جزء می باشد و یکی از دو جزء با یکی از اجزاء دور متحد القافیه است و اینک بندی از موشح او را در ذیل ذکر مینمائیم :

سیری الی معبودتی الزاهره

قفل

یا باقة الزهر

عاطرة تهدي الی عاطرة

عطرا الی عطرا

سوف تنامين على صدرها
يهنيك هذا الحظ لو كان لي
وتنهلين الشهد من ثغرها
يانعم ذاك الثغر من منهل
وتحملين العطر من شعرها
وغير عبء الهم لم احمل

سلسله يهنيك هذا الحظ لو كان لي
في حبها المعضل

لا الموت اخشاه ولا الآخرة
وساعة الحشر
قفـل فـساعة مع ظيبتى الساحره^١
تغنى عن العمر

«قافية: در موشحات»

از مطالعه اشعار عرب چنین بر می آید که شعرای اندلس در ایجاد
قوافی موشحات کاملاً مبدع نبوده و در این امر از شعرای مشرق زمین
متأثر گشته اند زیرا که برخی از سخن سرايان مشرق نیز پیش از گویندگان
اندلس از التزام قافیه واحد سرپیچی نموده و شعری را در قوافی متعدد

١- مناهل الادب العربی ص ١٥ جلد ٥٣.

بنظم در آورده اند و برای این منظور تطور قوافی عرب را از نخستین مرحله بررسی مینمائیم. قافیه در اشعار عرب از مرحله صوتی شروع میگردد باین معنی که از اشباع کسره یائی بوجود آمده و این چنین یاء در آخر ابیات مکرر میشود. قافیه صوتی ابتدا ببحر رجز اختصاص داشته ولی بعدها بحر متقارب و هزج نیز با این نوع قافیه سروده گشته است مانند شعر ذیل که در بحر متقارب است :

عمر و علام تجنبتنی اخذت فؤادی و عذبتنی

فلو کنت یا عمر و اخبرتنی اخذت حذاری فما نلتنی^۱

بعد از این مرحله قافیه در اشعار عرب عبارت از آوردن کلماتی است که در حرف روی متجانس می باشند مگر دو مصرع مطلع که متحد القافیه نیستند و مصرع دوم از بیت اول با ابیات دیگر متحد القافیه است مانند این قصیده از حسان بن ثابت الانصاری :

تعلمتم من منطق الشيخ يعرب ابینا فصرتم معربین ذوی نفر

و کنتم قدیما مالکم غیر عجمه کلام و کنتم کالبهائم فی القفر

تقولون ما نوح و هود و کنتم اذ اما التقینا کالرصاص علی الجمر^۲

قافیه بعد از این دوره در مرحله مزدوج یعنی همان مثنوی گام میگذارد و اولین کسی که در زبان عربی مزدوج سروده است ولید بن یزید میباشد که شعر ذیل را در خطبه نماز جمعه برای مردم خوانده است

الحمد لله ولی الحمد احمده فی سیرنا و الجهد

۱ - الاغانی . جلد ۵ ص ۲۰۳ . ۲ - تاریخ العرب قبل الاسلام ص ۸.

اشهد فی الدنیا وما سواها ان لا اله غیره الها^۱
 واین نوع از قافیه پیروان زیادی داشته خصوصاً در اشعار تعلیمی
 رواج پیدا کرده است چنانکه ابان اللاحقی شاعر قرن دوم هجری کلیده
 و دمنه را برای تعلیم فرزندان برامکه در فن مثنوی سروده است و
 ابوالعتاهه نیز چهار هزار بیت را در وعظ و حکمت در قالب مثنوی بنظم
 در آورده است و نخستین کسی که در اندلس مثنوی سروده است یحیی بن
 حکم الغزال میباشد که در سال ۲۵۰ هجری در گذشته است.^۲

بعد از مزدوج سرودن قصایدی آغاز میگردد که ابیات آنها از
 سه مصرع تشکیل گردیده است و هر سه مصرع بایکدیگر متحد القافیه
 میباشد ولی قوافی سه مصرع دوم با قافیه های سه مصرع اول اختلاف
 دارد و این نوع از قصاید کاملاً بدور موشحات شباهت دارد و یاقوت این نوع
 از قصیده را مثلاً^۳ نامیده است و شعر ذیل را از ابراهیم فزاری شاگرد
 اصمعی ذکر نموده است

الحمد لله العلی الاعظم ذی الفضل والمجد الکبیر الاکرم
 الواحد الفرد الجواد المنعم
 الخالق السبع العلی الطباقا والشمس یجلو ضوءها الاغساقا
 والبدر یملا نوره الآفاقا^۴

بدنبال قصاید سه مصرعی نوبت قصایدی میرسد که ابیات آنها از

۱- الاغانی جلد ۷ ص ۵۷.

۲- فن التوشیح ص ۴۵. ۳- فن التوشیح ص ۴۶.

۴- معجم الادباء جلد ۶ ص ۲۸۶.

چهار مصرع ترکیب یافته است و هر چهار مصرع باهم متحد القافیه بوده ولی با چهار مصرع دیگر در قافیه اختلاف دارد و این نوع قصیده پس از سرودن مشرقیها در اندلس نیز بنظم درآمده است مانند شعر ذیل از فاتک شهواجی

رسالة من كلف الفؤاد	معذب بالصدر البعاد
أجفانه وقف على السهاد	يبكي بدمع رائح وغادی
الى الذى مما لقيت خالى	منعم العیش رخی البال
یرید هجرى و یری مطالى	لئن سلانى لست عنه سالى ^۱

قافیه بعد از قصاید چهار مصرعی بمرحله مسمط گام میگذارد و مسمط خود دارای انواع گوناگونی است که پسندیده ترین آنها نوع مخمس می باشد و در مسمط شرط است که قافیه آخرین مصرع که عمود قصیده^۲ نام دارد در پایان هر بند تکرار شود بنابراین مصرع پنجم در مخمس با آخرین مصرع از بندهای دیگر اتحاد قافیه خواهد داشت و چهار مصرع دیگر در هر بند باهم متحد القافیه بوده ولی با مصرعهای چهارگانه دیگر از حیث قافیه یکسان نخواهد بود پس قریب بیقین میتوان گفت که مخمس از نوع مسمط طبق قانون تحول دنباله تطوّر قصاید چهار مصرعی است جز اینکه مسمط در میان شعرای مشرق بسیار قدیمی است چنانکه ابن رشیق گفته است که بشار بن برد مخمس و مزدوج^۳ می سرود پس از گفته های بالا میتوان نتیجه گرفت :

۱ - البیمة - جلد ۲ ص ۱۸ . ۲ - العمدة جلد ۱ ص ۱۸۰ .
 ۳ - العمدة جلد ۱ ص ۱۸۲ .

۱ - شعرای مشرق زمین پیش از موشحات اشعاری را در قوافی متعدد سروده‌اند .

۲ - قوافی دورهای موشحات بسیط بقافیه‌های اشعار سه مصرعی و چهار مصرعی یا مخمس شباهت دارند .

۳ - تکرار قافیه‌های قفل در آخر هر دور بمکرر کردن قافیه‌های آخرین مصرع در مخمس و مسمط شبیه می‌باشد .

با دانستن قانون مسلم‌تطور که هر چیزی از مفرد بسوی مرکب میل میکند میتوان اظهار نمود که اجزای قوافی موشحات پیش از شعرای اندلس هر کدام بتنهایی و بشکل بسیط در اشعار شرقیان موجود بوده است و سراینندگان اندلس این مواد جداگانه را گرفته و آنها را باهم ترکیب نموده و قوافی موشحات را بوجود آورده‌اند و ابتکار آنان یکی ترکیب جدید است که از حیث قافیه در موشحات ایجاد کرده‌اند و دیگر اینکه شعرای اندلس بعلمت مقدمات^۱ قبلی سرودن شعری را در قوافی متعدد کاملاً پذیرفته و آنرا در موشحات تعمیم داده‌اند زیرا ادیبان مشرق کسانی را که بنظم مسمط یا مخمس پرداخته‌اند سرزنش نموده و سرودن این دو نوع شعر را ضعف شاعر دانسته‌اند و قول ابن‌رشیق مدعی ما را اثبات میکند که گفته است : پاره‌ای از گویندگان بسرودن مخمس و مسمط پرداخته‌اند ولیکن شاعر زبردستی در این دو فن طبع آزمائی ننموده است زیرا که نظم اینگونه اشعار بر ناتوانی سراینده دلالت دارد مگر امر -

۱ - مقدمات قبلی در اصل موشحات روشن خواهد گردید .

وَالْقَيْسُ قَضِيْدَهُ رَا كَهْ بَاوْ مَنْسُوْبٌ مِیْ بَاشْد بَسْمِیْكَ مَسْمُوطٌ سُرُوْدُهُ وَیَا بَشَارِ بْنِ
بَرْدٍ مَخْمَسَاتِیْ بِرَسْمِیْلِ بَا زِی وَتَفَنَّنْ بِنَظْمٍ دُرْ آوْرْدَه اسْت. ^۱

«انواع موشح از حیث وزن»

اگر اشعار تازیان را مطالعه کنیم خواهیم دید که تمام آنها مبتنی بر اوزانی است که بوسیله خلیل بن احمد بصری استخراج شده اند و اگر برخی از شعرا در بحر مستعمل یا مهمل سخن سرائی کرده اند بهر حال پای خود را از دامنه اوزان خلیلی بیرون ننهاده اند و لی از آنجا که شعرای اندلس بعلمت مقدمات قبلی بنای موشحات را بر آهنگ گذارده و خواسته اند جنبه ابتکار را نیز رعایت کنند لذا در مواقع بسیار از قوانین اوزان تازی سرپیچی نموده و اغلب در اوزانی شعر سروده اند که در عروض عرب برای آنها وزنی نمی توان یافت بطور کلی اوزان موشحات از پنج قسم تجاوز نمی کند

۱ - موشحاتی که بر اوزان خلیلی سروده شده و تمام قوانین عروض تازی در آنها رعایت گردیده است و ابن سناء اینگونه موشحات را مزدول ^۲ یعنی ناپسند نامیده است مانند این موشح از ابوبکر بن زهر

ایها الساقی الیک المشتکی قد دعوناك وان لم تسمعی ^۳

که در بحر رمل سروده شده است و یا این موشح که در بحر رمل بوده و از سروده های ابوبکر یحیی قرطبی می باشد

۱ - العمدة جلد ۱ ص ۱۸۲ . ۲ - دارالطراز ص ۳۲ .

۳ - دارالطراز ص ۷۳ .

عبث الشوق بقلبی ، فاشتکی

الم الوجد ، فلبت ادمعی ^۱

۲ - موشحاتی که بعلت زیادی کلمه‌ای یارعايت حر کتی در شمار
اوزان خلیلی محسوب نمیگردند مانند شعرذیل ^۲ که در بحر منسرح
بوده و جزء (معذب کفانی) آنرا از وزن خارج نموده است .
صبرت والصبر شمیه العانی ، ولم اقل للمطیل هجرانی
معذب کفانی

و یاموشحذیل که بعلت رعایت قاف مکسور در وسط وزن از بحر
بسیط خارج گشته است .

یاویح صب الی البرق ، له قظر

و فی البکاء مع الورق له وطر ^۳

۳ - سوم موشحاتی که در آنها وحدت وزن وجود ندارد بعبارت
دیگر اجزاء قفل بایکدیگر متحدالوزن نمی باشند بعلاوه وزن قفل نیز
بادور متفاوت ^۴ است مانند شعرذیل از ابن حزمون

یاعین بکی السراج ، الازهر ، النیرا ، اللامع ،
وکان نعم الرتاج ، فکسرا ، کی تنشرا ، مدامع ، **قفل**

من آل سعداغر	مثل الشهاب المتقد
بکی جمیع البشر	علیه لما ان فقد

۱ - مناهل الادب العربی ج ۱۸ ص ۱۶ .

۲ - دارالطراز ص ۳۳ .

۳ - دارالطراز ص ۳۲ .

۴ - دارالطراز ص ۳۶ .

والمشرفی الذکر والسهمی المطرد

شق الصوف وکر علی العدو متد^۱

ارکان قفل شعر مذکور عبارت است از

مستفعلن ، مستفعلن ، مستفعلن ، مستفعلن

« « « «

چنانکه مشاهده می‌شود دو جزء از هشت جزء قفل از چهار رکن بحر هزج ترکیب شده است در حالیکه شش جزء دیگر از یک رکن بحر هزج ترکیب یافته است یعنی میان اجزاء قفل وحدت وزن وجود ندارد و ارکان دو جزء زیادتر از هر یک از اجزاء دیگر می‌باشد و نیز ارکان اجزاء دور موشح مزبور بقرار ذیل است

مستفعلن فاعلن مستفعلن مستفعلن

« « «

وسه سمط دیگر نیز بر همین وزن است و از مقایسه وزن دو قفل با وزن دور بخوبی روشن می‌شود که قفلهای موشح مذکور با دورهایش هم وزن نمی‌باشد زیرا قفل نامبرده یک مستفعلن زیادتر دارد یعنی هر سطر از قفل از پنج رکن مرکب می‌باشد بعلاوه یکی از ارکان دور فاعلن است که از رکنهای بحر رمل است. پس در موشح مذکور وحدت وزن وجود ندارد و آنرا نمی‌توان در بحر عروض قرار داد و در بحری بعنوان وزنی مستقل مطالعه کرد

۴- موشحاتیکه بر اوزان خلیلی سروده نشده اند ولی دارای وزن

۱ - المغرب جلد ۲ ص ۲۱۷.

خاصی هستند که شنونده آنرا احساس میکند و برای سنجش اینگونه موشحات احتیاجی بعروض نمیباشد و اغلب موشحات از همین نوع میباشد و نیازی بمثال ندارد .

۵- موشحاتی که گوش شنونده از آنها احساس وزن نکرده و سالم آنرا از غیر سالم تشخیص نمیدهد و این اشعار موقعی موزون میگردند که خواننده آنها را با آواز بخواند زیرا موشحات مزبور در فن خوانندگی بواسطه کشیدن بعضی از کلمات و ادغام و وصل و فصل آنها موزون میشوند (۱) مانند موشح ذیل

انت اقتراحى لا قرب الله اللواحى

من شاء ان يقول فانى لست اسمع

خضعت فى هواك وما كنت لا خضع

حسبى على رضاك شفيع لى مشفع

نشوان صاحب بين ارتياح و ارتياح^۲

موشحات از لحاظ استقلال در غنا و تلحین بدو نوع تقسیم میگردند^۳

نوعی از موشحات آنست که در غنا مستقل است و خواننده در آن محتاج بکلمه یا لفظی نمیباشد تا با کماک آن موشح را آهنگین نماید و اغلب موشحات از همین نوع میباشد و لای برخی از موشحات در تلحین استقلال ندارند و خواننده مجبور است لفظی بدون معنی را از خارج در موشح اضافه نماید تا موشح آهنگین گشته و برای خواندن آماده گردد و در گوش شنونده خوش آیند و مطبوع باشد مانند شعر ذیل که خواننده بین دو جیم

۱- دارالطراز ص ۳۷ - ۲- دارالطراز ص ۳۷ - ۳- دارالطراز ص ۳۷

لا، لارا اضافه مینماید

من طالب ثار قتلی، ظبیات الحدوج فتانات الحجیج^۱
نکته قابل توجه در موشحات کوتاهی پاره از اجزاء آنهاست و در
این باره باید گفت که کوتاهی اجزاء جنبه ابداع نداشته و پیش از موشحات
هم در غرب و هم در شرق وجود داشته است چنانکه ایملیو غرسیه گفته
است که اشعاری در قطعات دو بیتی و سه بیتی و چهار بیتی بنام *Concioneros*
«کانشیونیروس» در رومانی پیش از موشحات سروده شده است^۲ و نیز
قصیده ذیل از سلم الخاسر که از یک جزء مستقلمن ترکیب گشته است
میرساند که در شرق هم اشعاری در اجزاء وارکان کوتاه پیش از موشح
موجود بوده است.

خیروشر	نفع وضر
و کم قدر	ثم غفر ^۳

بنابراین شعرای اندلس بعلمت مقدمات قبلی موضوع کوتاهی
اجزاء وارکان را در آشکار خود تعمیم داده و اغلب موشحات را در اجزاء
کوتاه سروده اند.

«انواع موشح از حیث زبان»

اشعار مورد بحث را از حیث زبان میتوان بدو نوع موشح و زجل
تقسیم نمود چنانکه مستشرق مشهور پروفنسال نیز این تقسیم را پذیرفته
و گفته است: موشح شعری است که بزبان فصیح عربی سروده شده و
قوانین اعراب در آن رعایت گردیده است ولی چنانکه موشح را بزبان

۱- دارالطراز ص ۳۱. ۲- مجله الفکر سال هشتم شماره سوم سال ۱۹۶۲.

۳- العمدة جلد ۱ ص ۱۸۵.

عامیانه بیان کنند و از التزام قواعد اعراب در آن چشم پوشی نمایند در این صورت موشح محسوب نگردیده و از نوع زجل خواهد بود^۱ بنابر این زجل موشحی است که فصاحت زبان در آن رو بضعف تألیف گذارده است و عبارت دیگر زجل همان تصنیف عامیانه است و علت پیدایش زجل بنا بر قول ابن خلدون شیوع موشح سرائی در سراسر اندلس^۲ است زیرا پس از اینکه توده مردم اینگونه شعر را مناسب ذوق خود یافته اند از هر گوشه و کنار بسرودن موشح برخاسته و در نتیجه مقداری از الفاظ محلی خود را در آن وارد نموده اند و چون طبقه مزبور در حفظ قواعد اعراب چندان تعمدی نداشته اند لذا نوعی از موشح را بنام زجل بوجود آورده اند. مخترع زجل بنابر گفته ابن خلدون ابوبکر بن قزمان شاعر دربار متوکل است که نوعی از زجل‌های او بنام اقتراحات شهرت بسیار دارد.^۳ در باره این شاعر گفته اند که چون وی نتوانست با سرودن شعر فصیح و معرب بر همگاناش مانند ابن خفاجه و دیگران برتری یابد لذا بشیوه ای متوسط گردید که در آن یگانه زمان خویش شد و پیشوای زجل سرایان بشمار رفت و اشعاری را بر زبان عامیانه اندلس^۴ بنظم در آورد. این قزمان علاوه بر زجل موشحات بسیاری را نیز سروده است ولی اغلب آنها مانند زجل‌هایش مشهور نگردیده و بعلمت داشتن تنزیم گمنام مانده است و تنزیم در اصطلاح موشح سرایان عبارت از بکار بردن لغات غیر فصیح در موشح و استعمال کلمات فصیح در زجل است و این هر دو از عیوب محسوب میگردند زیرا فصاحت در موشح اصل و عدم فصاحت در زجل فرع است بنابر این باز گشت

۱- ادب الاندلس و تاریخها ص ۲۵ و ۲۶. ۲- مقدمه ابن خلدون ص ۵۳۴.

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۵۳۵. ۴- المغرب جلد ۱ ص ۱۰۰.

اصل بفرع بسیار ناپسند و مذموم است^۱ و صفی السدین حلی گفته است که کلمهٔ تز نیم از زنیم مشتق گردیده و زنیم عبارت از کسی است که خود را بقومی منسوب نماید ولی از آن نباشد و این نوع نظم نیز (موشحات تز نیمی) از جهت شامل بودن بعضی از قواعد اعراب خود را بموشح منسوب نموده و از حیث ضعف غنا و آهنگ خویشتن را بزجل بسته است در حالیکه هیچیک از آن دو نمی باشد^۲ بنابر این میتوان نتیجه گرفت و گفت که موشحات تز نیمی نیز در شمار زجل محسوب نمیگردند و فقرهای زجل با موشح بسیار است که مهمترین آنها عبارتند از

۱ - زجل بتمامی بزبان عامیانه سروده می شود و از حفظ قواعد اعراب شانه تهی مینماید .

۲ - تعداد اجزاء زجل و فقره های آن بیش از فقره های موشح است

۳ - در زجل خرجه از میان رفته و یا اینکه خصائص خود را حفظ نکرده است

۴ - زجل غالباً رنك غنائی خود را از دست داده و بشعر های داستانی مانند گشته است^{۳۰}

«تأثیر غنا در موشحات»

سابقاً اشاره شد که موشحات اشعار غنائی بوده و بمنظور غنا اختراع گردیده اند ولی برای آنکه از تأثیر غنا در موشحات آگاه گردیم لازم است

۱ - فن التوشیح ص ۱۳۵ . ۲ - العاقل الحالی ص ۹۴ .

۳ - نقل از مقاله ایمیلیو غرسیه غومز در مجله الفكر سال هشتم شماره

سوم سال ۱۹۶۲ .

شرح مختصری از چگونگی موسیقی در زبان تازی و ارتباط آن با نظم
تأظهور موشحات بیان نمائیم

موسیقی در زبان تازی قدمت بسیاری دارد و بهترین دلیل آن
اشعار دوره جاهلی است که در آنها نام برخی از آلات موسیقی مانند
کران و مزهر و ربط که همگی بمعنای عود می باشند ذکر شده است و
چندتن از شعرا مانند امر و القیس و اعشی و لمید بن ربیعۀ نامهای مذکور
را در شعر خود آورده اند^۱ و دلیل متقنی که شعر را از زمانهای بسیار قدیم
با آواز میخوانده اند بیت ذیل از حسان است که در آن شعرا را توصیه
مینماید تا شعر را با آواز بخوانند.

تغن بالشعر اما کنت قائله ان الغناء لهذا الشعر مضمار^۲

حسان در بیت مذکور شعر را با سبی مانند کرده است و میخواهد
بگوید همانطور که میدان برای اسب موجب تربیت و پرورش میباشد
غنائیز چون میدانی است که شعر را تربیت و اصلاح مینماید.^۳

در زبان تازی حدابر غنا قدمت دارد و حداء عبارت از آوازی است که
آنها برای شتران میخوانده اند^۴ و نخستین خواننده حداء مضر بن نزار است
که درباره وی گفته اند: روزی از شتر بر زمین افتاد و دستش شکست
و شتر از وی جدا شد آنگاه مضر چنین گفت (یایداه یایداه) (یعنی وای
دست، وای دست) شتر از شنیدن این سخن دوباره بمنزدیک مضر برگشت
زیرا که مضر حنجره داودی داشت و با آوازش شتر را بسوی خود

۱- کتاب الملهی ص ۸۷. ۲- کتاب الملهی ص ۷۸.

۳- کتاب الملهی ص ۷۸. ۴- الموسیقی العراقیه ص ۹۶.

بحر کت در آورد . بعد از مضارع اب کلام وی را آغاز هر حدائی قرار دادند چنانکه حداخوانی گفته است :

یا هادیا، یا هادیا و یا یداء یا یداه^۱

پس از حدا نوبت بغنما میرسد^۲ که آنرا زنان عرب هنگام شیون بمردگان خود میخوانده اند^۳ و قریب بیقین میتوان گفت که خنساء مرثیاتی خود را در حالت غنا می سروده است و اولین کسانی که بخواندن غنا پرداخته اند دونفر کنیز بنام جراده میباشد که درباره آندو گفته اند چون خشکسالی در سر زمین عاد روی آورد قوم عاد بسوی حضر موت کوچ کردند و فرستادگان خود را برای جستجوی آب بجانب مکه روانه نمودند . فرستادگان مزبور بنزد معاویه بن بکر که با آنها خویشی داشت فرود آمدند ولیکن بعلت باده نوشی و شنیدن آواز دو جراده آب جستن را فراموش نمودند . هنگامیکه معاویه از این امر آگاه گردید شعری سرود و آنرا بدو جراده داد تا با آواز بخوانند و چون فرستادگان عاد آن آواز را شنیدند قوم خود را بپاد آوردند و برای جستجوی آب روانه گردیدند .^۴

حکایت مزبور اگرچه مقرون بحقیقت نمیباشد ولی میتوان از آن نتیجه گرفت که خواندن اشعار با آواز توسط کنیزان و خنیاگران در زبان تازی قدمت بسیاری دارد تا آنجا که سربازان نیز هنگام لشکر کشی کسانی را در طلیعه سپاه قرار میدادند تا سرودهای حماسی را با آواز

۱- کتاب الملهی ص ۸۸ .

۲- الموسیقی العراقیة ص ۹۶ . ۳- الموسیقی العراقیة ص ۹۶ .

۴- کتاب الملهی ص ۸۲ .

بخوانند و بطور کلی میتوان گفت که در همه حال میان اعراب جاهلی شعر باموسیقی همراه و همگام بوده است^۱.

بعد از ظهور اسلام غنا در زبان تازی تاملتی چندانی رونق نداشت بخصوص در زمان ابوبکر و عمر که با خنیاگران و نوازندگان بد رفتاری مینمودند ولی طولی نکشید که خواندن شعر با آواز دوباره در بلاد اسلامی رواج یافت و این نهضت نخست از شهر مدینه شروع گردید زیرا مدینه همان جایی است که زنانش حضرت پیغمبر را (ص) هنگام مهاجرت بدانجا باشعر ذیل سرود خوانان استقبال نمودند.

طلع البدر علینا	من ثنیت الوداع
وجب الشکر علینا	ما دعا الله داع ^۲

نخستین کسی که در اسلام در مدینه بغنا پرداخت طویس بود که دف مینواخت^۳ و بعد از او سائب خاثر است که بنا بر قول ابن کلبی مردی تاجر و ثروتمند بوده و اولین کسی میباشد که در مدینه عود را رایج ساخته است^۴ و صاحب اغانی بنقل از ابن خردادبه در شأن عبدالله بن عامر گفته است که وی کنیز کان چنگ زنده را خرید و آنان را بمدینه آورد. روزی آنها در میان توده مردم مشغول نواختن بودند لذا مردم صدای چنگ را از آنها شنیده و آنها را فرا گرفتند.^۵ بعد از سائب خاثر مردی بنام نشیط که از پارسیان بود بمدینه آمد و برای عبدالله بن جعفر آواز خواند. عبدالله از صدای نشیط بشگفت آمده و فریفته وی شد. در این هنگام سائب بعبدالله

۱- فن التوشیح ص ۷۶

۲- فن التوشیح ص ۷۹. ۳- الاغانی جلد ۳ ص ۲۷.

۴- الاغانی جلد ۸ ص ۳۲۴. ۵- الاغانی جلد ۸ ص ۳۲۳.

گفت: من مانند آهنگی را که از ساخته‌های نشیط است برایت می‌سازم.
پس خاتر صبحگاه فردا بنزد جعفر آمده و شعر ذیل را با آواز خواند:

لنم الدیار رسوما فقر لعبت بها الارواح والقطر^۱

شعر مذکور بدون نثر از شعرا یکی مخزمه الزهری و دیگری بنام حارث بن خالد منسوب است و بنا به گفته ابن کلیبی آهنگ شعر مزبور نخستین آهنگی است که در اسلام با آواز خوانده شده است^۲ بنابراین از قول مذکور میتوان استنباط نمود که موسیقی پیش از سائب در زبان فارسی بحد کمال خود رسیده و غنای عربی در نهایت سادگی و بدائت بوده است و نشیط ایرانی است که بغنا و موسیقی عرب تکامل بخشیده است زیرا که عبدالله اورا خرید و در شمار خنیا گران^۳ در آورد^۴

بعد از سائب خاتر و نشیط نوبت بابن محرز میرسد و او همان کسی است که بایران و روم مسافرت نمود و آهنگهای آندو کشور را فرا گرفت و از امتزاج آنها با موسیقی عرب الحان تازه‌ای را بوجود آورد او غالب آهنگهای خود را باشعر شاعران برای هارون الرشید با آواز میخواند و خود نیز شیوه نوینی را برای آواز خوانی ایجاد کرده بود و آن عبارت بود از اینکه خواننده نخست اییاتی را در لحنی اجرا میکرد سپس اییات دیگری را که اوزان مختلف داشتند در آهنگ دیگر با آواز میخواند و این طریقه بعدها بوسیله کسان دیگری مانند زریاب دنبال گردید.^۴ بطور کلی خواندن شعر با آواز در زمان عباسیان بخصوص در عهد هارون الرشید بعالیترین درجه خود رسید چنانکه ابراهیم

۱- الاغانی جلد ۸ ص ۳۲۳. ۲- الاغانی جلد ۸ ص ۳۲۶.

۳- الاغانی جلد ۸ ص ۳۲۶. ۴- فن التوشیح ص ۸۶.

موصلی نیز غالب اشعاری را که برای هارون الرشید ساخته شده بود با آواز میخواند و حکایت ذیل گفته ما را اثبات مینماید .

هارون الرشید بکنیزی ماردة نام عشق میورزید ولی پس از مدتی بر ماردة خشمگین گردید و تا چندی کینه توزی و هجران میان آن دو باقی بود تا اینکه جعفر برمکی عباس بن احنف را بر آن داشت شعری را در موضوع فوق بسراید شاید که هارون برحم آمده و ماردة را ببخشد . عباس بن احنف دو بیت ذیل را بنظم در آورد

راجع احبتك الذین هجرتهم ان الممتیم قلمما یتجنب
ان التجنب ان تطاول منكما دب السلولة بینکم فعر المطلب
ابراهیم موصلی این شعر را در مجلس هارون با آواز خواند و هارون الرشید بمحض شنیدن بسوی ماردة شتافت و از خطای او در گذشت .^۱

تذکر این نکته لازم است که نه تنها خواندن شعر با آواز در زمان عباسیان رونق گرفت بلکه آلات موسیقی نیز کاملتر گردید و بمرحله عالیتری قدم گذارد خصوصاً که این دوره با ظهور موسیقیدان بزرگ بنام زریاب شاگرد ابراهیم موصلی از سایر ادوار متمایز گردید زیرا زریاب علاوه بر شیوه های تازه ای را که در عالم موسیقی ایجاد نمود تازی نیز بر تعداد تارهای عود که تا آن زمان بر حسب چهار طبع یعنی صفر و او سوداء و بلغم و خون از چهار تار تجاوز نمیکرد اضافه نمود^۲

زریاب موسیقیدان مشرق به اندلس مسافرت کرد و مدرسه بزرگی

۱- عدد من بلغاء ایران فی لغة العرب ص ۳۲ .

۲- الموسیقی العراقية ص ۹۵ .

را برای تعلیم و توسعه موسیقی مشرق زمین در آنجا دایر نمود و دامنه فعالیت خود را که در ابتدا بدر بار محدود بود در سرزمین اندلس گسترش داد^۱ و با این ترتیب موسیقی شرقی را در آن سرزمین رایج نمود و شیوه او که تقریباً با ابن محرز چندان تفاوتی نداشت موجب گردید که شعرای اندلس قصد خود را که عبارت از سرودن اشعار غنائی باشد به مرحله عمل در آورند لذا لازم بتذکر است که گفته فواد رجائی مبنی بر اینکه تنها زریاب موجب اختراع موشح گردید^۲ ابداع صحیح بنظر نمی رسد زیرا اولاً در شرق اشعاری را که تا آن زمان از روز نخستین فقط بمنظور غنا سروده باشند تا آن زمان بی سابقه بوده است و در ثانی اشعار غنائی دیگری پیش از موشحات در اندلس وجود داشته است به عبارت دیگر مردم اندلس بمحض غلبه عرب بر آن سرزمین ادبیات خود را از دست ندادند و تاملاتی اشعار خود را حفظ نمودند یعنی تا چندی در اندلس دوره ای وجود داشت که در آن سرایندگان بزبان خود شعر می سرودند و اعراب نیز در زبان عربی اشعار خود را بنظم در می آوردند^۳ و در همین دوره است که مقدمه تأثیر از ادبیات یکدیگر شروع میگردد و رفته رفته اعراب زبان و ادبیات خود را بمردم اندلس تحمیل مینمایند بنابراین با دانستن این مطلب که اشعار غنائی محض مانند سرودهای ملی اسپانیا یا پروانس پیش از ظهور موشحات در اندلس رایج بوده است باین نتیجه میرسیم که شعرای اندلس یعنی اعراب اشعار غنائی را از زبان مردمان آن سرزمین شنیده

۱ - فن التوشیح ص ۸۷ . ۲ - الموشحات الانه لسیقه ص ۹ .

۳ - نقل از مقاله امیلیو غرسیه غومز ص ۲۵ در مجله الفكر سال هشتم شماره سوم دسامبر ۱۹۶۲ .

و در صدد بوده‌اند که اشعاری را فقط برای غنا بنظم در آورند یعنی پیش از مسافرت زریاب باندلس شعرای آنجا در پی آن بوده‌اند که اشعاری را برای غنا مانند مردمان بومی اندلس بنظم در آورند و فقط رفتن زریاب باندلس و خواندن شعر با آواز و تأثیر موسیقی اعراب در آن سرزمین موجب گردیده است که شعرای اندلس فرصت را برای خود مناسب دیده و خواسته‌پیشین خود را بمرحله عمل در آورند.

«سبب اختراع موشحات»

بطور اجمال میتوان سه نظریه ذیل را دلیل اختراع موشح دانست

۱ - پیشرفت عقلانی عرب در اندلس و ترقی آنان در هنر موجب گردید که شعرای آن سرزمین بر علیه ادبیات قدیم قیام نمایند لذا آنها قالب و شکل ادبیات کهن را دور گردان نمودند ولی بعلمت بر خور داری از اندیشه عالی مضامین و مفاهیم آنرا نگاهداشتند.^۱

۲ - کامل کیلانی معتقد است که موشحات بر اثر غنا بوجود آمده‌اند یعنی همانطور که منشاء اوزان شعر در زبان تازی غنا می‌باشد موشحات نیز از غنا سرچشمه گرفته‌اند بعبارت دیگر اعراب اندلس که از ذوق سلیم و آزادی اندیشه برخوردار بوده و بهره کافی از دانش و معرفت داشته‌اند از پانزده بحر عروضی که از اعراب نخستین بیادگار مانده بود متنفر و دل‌تنگ گشته و برای ارضای ذوق خود موشحات را اختراع نموده‌اند.^۲

۳ - بطرس البستانی عقیده دارد که موشحات بر اثر آمیزش اعراب

۱ - الموشح فی الاندلس و فی المشرق ص ۹.

۲ - نظرات فی تاریخ الادب الاندلسی ص ۲۸۰.

با مردم اسپانیا بوجود آمده است زیرا امتزاج مزبور باعث گردیده است که هر دو ملت از ادبیات یکدیگر متأثر گردند لذا اعراب سروده‌های ژلفکر^۱ را از مردم اسپانیا شنیده و در صد در آمده‌اند اشعاری را شبیه آنها بسرایند و همین خواسته موجب اختراع موشح شده است.^۲

«اختراع موشحات»

تمام دانشمندان ادب اختراع موشحات را از شعرای اندلس دانسته و ابداع آنها را بگویندگان آن سرزمین نسبت داده‌اند چنانکه ابن سناء و ابن خلدون و ابن بسام نیز قول مذکور را تایید نموده‌اند^۳ ابن خلدون گفته است (هنگامیکه انواع شعر در سرزمین اندلس سروده گشت شعرای متأخر آن سرزمین نوعی از اقسام شعر را ابداع نموده و آنرا موشح نامیدند)^۴

مخترع موشح بنا بر قول ابن خلدون مقدم بن معافر فریری شاعر امیر عبدالله محمد مروانی است که پادشاه مزبور از سال ۲۷۵ هجری تا ۳۰۰ هجری سلطنت کرده است^۵ و مقری نیز اختراع موشح را بمعافر نسبت داده است^۶ اما ابن بسام گفته است که مخترع موشح محمد بن حمود قبری و یا بنا بر قولی ابن عبدربه مؤلف کتاب عقد الفرید^۷ می‌باشد. ولی محمد قبری نمی‌تواند اولین موشح سراباشد زیرا وی از شاعرانی است که تا کنون شناخته نگردیده و معلوم نیست که در چه زمان و در عهد

۱ -- jungler. ۲ -- ادباء العرب ص ۱۷۱.

۳ -- دارالطراز ص ۴۸ و مقدمه ابن خلدون ص ۵۱۸ و الذخیره جلد ۲ ص ۱.

۴ -- مقدمه ابن خلدون ص ۵۱۹.

۵ -- مقدمه ابن خلدون ص ۵۱۸. ۶ -- ازهار الریاض جلد ۲ ص ۲۵۳.

۷ -- الذخیره جلد ۲ ص ۱.

کدام پادشاه میزیسته است و ابن عبدربه نیز بنابر قول ابن خلدون شیوه موشح سرائی را از معافر اقتباس کرده است.^۱ بنابراین از اقوال مختلف چنین برمیآید که موشح سرائی در اواخر قرن سوم هجری اختراع گردیده است و اگر بخواهیم نخستین سراینده آنرا معرفی نمائیم مقدم بن معافر حق تقدم دارد زیرا قول ابن خلدون از سایرین معتبرتر است دیگر اینکه اغلب مورخین نام این شاعر را ذکر نموده اند. اما از موشحات معافرو ابن عبدربه چیزی بدست ما نرسیده و بنا برگفته ابن خلدون با پیدا شدن موشح سرایان متأخر نامی از ایندو شاعر باقی نمانده است و نخستین کسی که بعد از این دو گوینده موشح سرائی را بمرحله کمال رسانیده است عبادة القز از شاعر معتصم بن صمادح است که ابن خلدون بندی از موشح او را در مقدمه ذکر نموده^۲ است و ما آنرا در همین کتاب قبلا بیان نموده ایم اما تمامی این موشح در کتاب دارالطراز ضبط گردیده است.^۳

نکته قابل ذکر در باره موشحات آنستکه برخی گمان کرده اند شعرای مشرق زمین موشح را ابداع نموده اند و منشاء این پندار موشحی است که در دیوان ابن معتز وارد شده است و قفل آن عبارت است از

ایها الساقی الیک الممشکی قد دعوناك وان لم تسمع^۴

چنانکه میدانیم ابن معتز در سال ۲۰۵ هجری کشته شده است بنابراین وی بامعافربن فریری معاصر میباشد پس اگر موشح مذکور را از ابن معتز بدانیم شرقیان نیز در اختراع موشح سهیم خواهند بود.

۱ - مقدمه ابن خلدون ص ۵۱۹ . ۲ - مقدمه ابن خلدون ص ۵۱۹ .

۳ - دارالطراز ص ۶۵ . ۴ - دیوان ابن معتز ص ۲۳ .

ولی باید گفت که این موشح از ابن معتز نبوده و بنام ابوبکر بن زهر ضبط گردیده^۱ است و بهترین دلیلی که نسبت این موشح را بشعرای اندلس اثبات مینماید کتاب دارالطراز می باشد زیرا ابن سناء آنرا در قسمت موشح سرایان اندلس آورده است^۲ . بعلاوه دانشمند معاصر بطرس البستانی با دلایل متقنی ثابت نموده است که موشح مزبور از ابن معتز نتواند بود^۳.

« زبان عربی و کیفیت تعبیر در موشحات »

امتزاج دو زبان عربی اندلس و دوره بنی عباس زبان موشحات را تشکیل میدهد زیرا شعرای اندلس کوشش میکردند که شیوه گویندگان بنی عباس را در شعر و شاعری دنبال نمایند^۴ و تنها امتیازی که موشحات را از زبان سرایندگان بنی عباس متمایز میکند بکار بردن برخی الفاظ و کلمات سست است که موجب گردیده فصاحت زبان عربی در موشحات بجانب ضعف گراییده و بازبان مشرق زمین برابری ننماید و استعمال الفاظ عامیانه یا غیر عربی را در خرجه میتوان برجسته ترین عامل این ضعف دانست و سرودن موشحات از برای غنا علت دیگری است که در عدم فصاحت زبان مؤثر افتاده است^۵ . اما طرز بیان موشحات ساده و درعین حال دلکش و دلنشین است . صنایع بدیعی مضامین موشحات را زیبا نموده و بآنها لطافت خاصی بخشیده است ولی برخی از شعرا در

۱ - مناهل الادب العربی جلد ۱۸ ص ۱۲ .

۲ - دارالطراز ص ۷۳ . ۳ - ادباء العرب ص ۱۶۶ .

۴ - ادباء العرب ص ۱۷۹ . ۵ - ادباء العرب ص ۱۷۹ .

بکار بردن تشبیه عقلی واستعاره راه افراط پیموده و از حد اعتدال تجاوز کرده‌اند و کثرت استعمال صنایع مزبور موجب شده است که در موشحات تعقیدلفظی و معنوی بوجود آمده و خواننده برای درک مفاهیم آنها بمقدماتی متوسل گردد با این همه ایجازی که در الفاظ موشحات جلوه‌گری میکند نتیجه استعمال همین محسنات بدیعی است زیرا شاعر معنی باریک و دقیقی را در قالب تشبیهی بیان نموده و از آوردن کلمات بسیار چشم پوشیده است .

مضامین موشحات

چنانکه قبلاً گفتیم این اشعار برای غنا اختراع گردیده و بمنظور آواز سروده شده اند و این سنانیز باین نکته واقف گشته صریحاً گفته است که ابداع موشح از برای آواز و غنا بوده است و بدیهی است که بهترین موضوع برای آواز وصف طبیعت و بیان مفاهیم عاشقانه است و موشحات اولیه نیز شامل مضامین مزبور بوده و دل انگیزترین مناظر عشقی و مجالس شراب در آنها بوصف در آمده اند و طراوت سرزمین اندلس و کنیزکان زیبا و باغهای پر گل و شکوفه عواملی میباشند که دست بدست یکدیگر داده و موجبات غزلسرائی را در اندلس فراهم آورده اند و اینك نمونه ای از يك موشح را كه شامل مضامین گوناگون عاشقانه میباشد در ذیل درج مینمائیم :

جامع بالدلال

جانح للمهجر

خاطر فی الجمال

عاطر فی النثر

غصن بان رطیب ،

قدزها بالطرب .

ينثنى فى كتيب .
بالصبا عن كتيب .
ما القلبى نصيب .
منه غير النصب .

* * *

قمر فى كمال .
فوق غصن نضر
طالع ، لا يزال ،
فى ليالى الشعر

* * *

كم جلا بالسنا
فرقه لى صباح
وجنى ، فى الجنى
مبسم كالاقاح
ان رنى واتثنى ،
او تبدى ولاح ،

* * *

يا حياء الغزال
وافترض السمر !
واختفاء الهلال
وكسوف البدر !

* * *

فى العذار الرقيم
خاله كالرقيم
حول روض وسيم
وسط نار تذيب
فى النعيم المقيم
يتشكى اللهيب

* * *

ذاق برد الظلال
فى لهيب الجمر
واهتدى فى الضلال
ببروق الثغر

* * *

شق قلب الشقيق
منه خدانيق
والقوام الرشيق
فيه معنى رفيق
كم سقى فى الرحيق
من فم كالعقيق

* * *

بعد ذاك الزلال

ما حلالی صبری
والقوام الممال
قام فیہ عذری

غصن بان یمیس
فی ریاض الزهر
ریقة الخندریس،
فی زلال ظهر
فی عقیق بهر

جفنه حین صال
فی حنا یا صدری
لو کفانی النبال
لا کتفی بالسحر^۱

ترجمه : بانازو کرشمه چون بادپای سرکش است و بدوری و
هجران رغبت دارد ، درزیبائی روان است و بابوی خوش مشک فشان است
بیکرش چون شاخه بیدتروتازه است که از جنبش و اهتزاز بخود
می بالد و با سرینهای خویش همراه جوانی از نزدیک می خرامد ولی برای

۱- موشح از صلاح الدین صفدی. مناهل الادب العربی جلد ۱۸ ص ۶۹ .

دل من از او جز درد ورنج بهره‌ای نمی‌باشد . چه بسا تارک‌موی او با فروغ و روشنائی برای من نقاب از چهرهٔ بامداد گشود و هنگام کامروائی در منع من جنایت نمود . دندانهایش چون گل بابونه است اگر پیوسته با آرامی بنگردد و بخرامد و یا خودنمائی کند و جلوه گر شود . ای کسیکه آهو را شرمندگی می‌باشی وای آنکه اندامت از برای نیزه رسوائی است وای کسیکه هلال را از چهره ات غروب و ماه چهارده شبه را کسوف است .

بروی رخساریکه از مویها برنگ سیاه مخطط است خال او پیرامون گلزاری زیبا و میان آتشی گدازنده و تن آسانی جاوید چون نگهبانی است که از تف آتش شکوه بر زبان دارد و گوئی سردی سایدها را در گرمی توده‌های اخگر چشیده است و هنگام گمراهی با درخشیدن دندانهای سیمین براه راست رسیده است .

گونه زیبای او دل شکافته را دریده و چه بسا قامت چون مویش که که در آن معنی باریک پنهان است از لبان چون عقیق باده نوشایند . لذا شکیبائی مرا پس از آن شراب زدوده گورانی باشد و اندام خمیده برپوزش من بهترین گواه است .

شاخهٔ بید است که در گلستان شکوفه‌ها می‌خرامد و آب دهانش چون شرابی است که در زدودگی چون آب زلال مینماید و در آن در گرانبایه‌ایست که درون لبان چون عقیق چشمانرا خیره میسازد و مژگان او هنگامیکه سینه‌ام را نشان نمود اگر تیرهای دیده‌را برایم بسننده دید بجاد و گری خرسند گشت .

پس از اندك زمانى شعرای اندلس فقط بسرودن مفاهیم عاشقانه اکتفا ننموده و موضوعات مختلفی را مانند مرثیه و مدح و هجو و هزل در قالب موشحات بنظم درآورده اند مثلاً ابن زمرک موشحی دارد که در آن بهبودی سلطان از بیماری تهنیت گفته و در پایان خوشی و دوام سلطنت را برای پادشاه آرزو کرده است^۱ و باید گفت موشحاتی که از برای مدح سروده شده باشند نخست باوصف طبیعت آغاز گشته و با مدح ممدوح ختم میشود و یا اینکه شاعر پس از مدح دوباره بوصف مناظر طبیعی پرداخته و موشح را با سخنان دلکش عاشقانه پایان رسانیده است^۲ مثلاً موشح ابن خطیب در مدح محمد بن ابوالحجاج پادشاه بنی احمر از همین نوع میباشد.^۳

شعرای اندلس از مرثیه گوئی و هجو و هزل نیز غفلت نورزیده و موشحات بسیاری را در این دو فن از خود بیادگار گذارده اند مانند ابن حزمون که بهترین مراثی و هزلیات را سروده و در نظم هجویات خود عفت ادبی را رعایت نکرده و در استعمال الفاظ رکیک راه افراط پیموده است.^۴

موشحات اندلسی از مضامین عرفانی هم برکنار نمانده و محیی الدین بن عربی و ابوالحسن شوشتری دو شاعری هستند که در نظم موشحات صوفیانه شهرت بسیار دارند ولی کثرت استعمال اصطلاحات عرفانی

۱ - موشح از ابن زمرک مناهل الادب العربی جلد ۱۹ ص ۹۶ .

۲ - فن التوشیح ص ۳۳ .

۳ - موشح ابن خطیب مناهل الادب العربی ج ۱۸ ص ۵۳ .

۴ - المغرب فی حلی المغرب ج ۲ ص ۲۱۶ .

فهم اشعار ایندو شاعر را دشوار گردانیده است.^۱

زهد و عبادت و پرهیزگاری و توبه نیز از موضوعاتی است که در
موشحات اهمیت بسیار دارد تا آنجا که ابن سناء موشحاتی را که درباره
زهد و عبادت سروده شده اند از سایر انواع جدا کرده و آنها را مکفر نامیده
است.^۲ ما نیز در پایان این بحث يك نمونه از مکفر را در زیر درج مینمائیم

لو تر جع الايام بعد الذهاب	لم تقدح الاشواق ذكري حبيب
وكل من نام بليل الشباب	يوقظه الدهر بصبح المشيب

يارا كب العجز الا نهضة	قد ضيق الدهر عليك المجال
لا تحسبن ان الصبا روضة	تنام فيها تحت فيء الظلال
فالعيش نوم والردى يقظة	والمرء ما بينهما كالخيال

والعمر قدمر كمر السحاب	والملقى بالله عما قريب
وانت مخدوع بلمع السراب	تحسبه ماء ولا تستريب

والله ما الكون بما قد حوى	الا ظلال ذو هم الغافلا
وعادة الظل اذا ما استوى	تبصره منتقلا زائلا
انما ائلى الله عبيد الهوى	لم نعرف الحق ولا الباطلا

فكل من ير جو سوى الله خاب	وانما الفوز لعبد منيب
---------------------------	-----------------------

۱- فن التوشیح ص ۳۷ .

۲- دار الطراز ص ۳۸ .

يستقبل الرجعى بصدق المتاب ويرقب الله الشهيد القريب

يا حسرتا مر الصبا وانقصنى واقبل الشيب يقص الاثر
و اخجلتنا والرحل قد قوضا ومابقى فى الخبر غير الخبر
و ليتنى لو كنت فيما مضى ادخر الزاد لطول السفر

قدحان من ركب التصابى اياي ورائد الرشد اطال المغيب
يا اكمه القلب بغين الحجاب كم ذا أنا ديك فلا تستجيب
هل يحمل الزاد لدار الكريم والمصطفى الهادى شفيع مطاع
فجاهه زخر الفقير العديم وحبه زادى و نعم المتاع
والله سماه الرؤوف الرحيم فجاره المكفول ما ان يضاع

عسى تشفيع الناس يوم الحساب و ملجأ الخلق لدفع الكروب
يلحقنى منه قبول مجاب يشفع لى فى موبقات الذنوب

يا مصطفى والخلق رهن العدم والكون لم يفتق كما م الوجود
مزية اعطيتها فى القدم بها على كل نبى تسود
مولدك المرقوب لما نجم انجز لامة وعد السعود

ناديت لو يسمح اى بالجواب شهر ربيع: ياربيع القلوب

١- ازهار الرياض جلد ٢ ص ٢٠٥ .

اطلعت للهدی بغیر احتجاب شمساولکن مالهامن غروب ۱

ترجمه :

اگر روزگاران پس از سپری شدن باز می‌گشتند آرزوهای دل
از یاد دوست در آتش نمی‌سوختند و هر که در شب جوانی سر از خواب
برنگیرد زمانه چون (چشمه‌ای) خواب را از دیدگان او در بامداد
پیری می‌زداید .

ای کسیکه بر بارهٔ درماندگی بر نشستی به‌رخیز که روزگار
فرصت را از آن توتنگ گردانیده است و گمان مبر که جوانی چون
گلستانی است که در آنجا بزیر سایه خواهی خفت زیرا که زندگانی
چون خواب و مرگ و نیستی چو بیداریست و آدمی میان آندو پندار است.
عمر چون گذشتن ابرها سپری گردید و دیدار پروردگار فرا
رسید و حال آنکه تواز درخشیدن سراب فریفته گشته‌ای و آنرا بدون
گمان آب می‌پنداری .

سو گند بخدا که جهان هستی و هر چه در آن است همچون سایه‌هائی
میباشد که بی‌خبر را (در دریای حیرت) سرگشته می‌نماید و عادت سایه بر این
است که چون گسترده گردد خود را جا بجاشونده و ناپدید گردنده بنمایاند
و ما برای خداوند بندگان هوسیم و حق را از باطل نمی‌شناسیم .

پس هر که جز به پروردگار آرزو مند باشد نا امید می‌گردد زیرا
که در دستگاری برای بندهٔ توبه کننده باز است و پروردگار توبه با
اخلاص را استقبال میکند و در انتظار شهید خویشاوند چشم بر اه است.
افسوس که جوانی گذشت و پیری روی آورد تا از آثار صباوت افسانه
سراید و امان از شرمندگی که خیمه گاه ویران گشت و در توشه‌دان جز

خاطره‌چیزی نماند . ایکاش که درروزگار گذشته برای سفر طولانی خود توشه برمیگرفتم .

هنگام بازگشت کاروان عشق فرا رسید و غروب سالار قافله که راه راست را جوینده است بدرازا انجامید . ای کسیکه دلت از جامه شهوت نابیناست چه بسا که ترا فرامیخوانیم لیکن تو از برای اجابت پاسخی نمیدهی .

آیا توشه بخانه بخشنده برده میشود در حالیکه معصطفای راهنما (ص) شفیع اطاعت شده است پس قدر و منزلت او اندوخته درویش بی چیز است و دوستی او توشه من میباشد زیرا که بهترین بضاعت است و خداوند او را رؤوف و مهربان نام نهاد تا پناهنده او در امان باشد اگر چه تهی دست است .

امید است که شفیع مردمان بروز رستاخیز و پناهگاه جهانیان برای زدودن غمان در پذیرفتن خواسته ام رایاری کند و از برایم درسخت ترین مرحله گناهان شفاعت نماید .

ای مصطفی هنوز آفرینش سراز نقاب عدم برون نیآورده و جهانی هستی شکوفه‌های وجود را ندیده بود که ترا در عالم برتری منزلت و دانش بخشیدند تا با آن بر همه پیامبران سروری نمائی .

هنگامیکه ستاره تولدت که (مردمان در بر آمدنش چشم براه بودند) (در سرا پرده آسمان بدرخشید) و برای جهانیان نوید خوشبختی را بارمغان آورد ربیع الاول را ندا دادم که ای بهار دل‌هایی پرده خورشیدی را در آسمان بتابش در آوردی که از آتش غروبی نمیباشد .

اصل موشحات

دانشمندان ادب پس از چندی مطالعه باین نتیجه رسیده‌اند که اختراع موشحات بدون مقدمه نبوده و اشعار دیگری در ابداع آنها مؤثر بوده‌است زیرا اگر نظریه فوق را نپذیریم در برابر چند پرسش ذیل پاسخی نخواهیم داشت.

چرا موشحات را شاعران اندلس اختراع کرده‌اند با آنکه سرایندگان شرق در آن زمان هر گونه شعری را بنظم درآورده بودند و اگر ترویج زبان تازی تنها عاملی است که موشح سرائی را بوجود آورده است پس چرا موشحات در نزد شعرای مشرق بسوی انحطاط گراییده و لطافت و شیوایی اولیه خود را از دست داده است^۱ و برای چه شاعران اندلس از التزام قافیۀ واحد سرپیچی نموده در حالیکه ادیبان شرق کسانی را که مسمط و مخمس سروده‌اند سرزنش کرده‌اند. از سئوالات فوق این نکته مسلم میشود که شوای اندلس در سرودن موشحات آمادگی قبلی داشته و از اشعار دیگری متأثر شده‌اند اما دانشمندان ادب درباره اشعاری که موشحات بتقلید از آنها سروده شده است اختلاف نظر دارند مثلاً استاد غوثی^۲ معتقد است که اصل موشحات اشعار محلی اندلس میباشد و جب عقیده دارد که موشحات از سرودهای ملی اسپانیا و پروانس^۳ الهام گرفته‌اند^۳ ولی برخی از نظریات فضلا

۱ - دارالطراز ص ۳۹ .
۲ - Provence یکی از شهرهای جنوب فرانسه . المنجد ص ۷۳ .
۳ - فن التوشیح ۱۰۸ .

کاملاً بی‌اساس بوده و از دامنۀ اعتبار منطقی بیرون است از جمله پاره‌از دانشمندان معتقدند که موشحات از موالیا والکان و کان متأثر گشته‌اند زیرا که مردمان اندلس در آن زمان در همهٔ موارد از مشرق تقلید مینمودند بهمین جهت موشحات را نیز بتقلید از اشعار شرقیان اختراع نمودند اکنون برای آنکه بطلان نظریۀ مذکور را بشبوت رسانیم لازم است اندکی پیرامون موالیا والکان و کان سخن برانیم.

موالیا نوعی از اشعار غنائی است که آنرا خنیاگران با آواز خوانده و در پایان هر آهنگ یا موالیا میگفته‌اند. موالیا اواخر قرن دوم هجری در عراق بمنصۀ ظهور رسیده و دارای قوافی متعدده است و این نوع از نظم وحدت وزن داشته و فقط در بحر بسیط سروده^۱ شده است یعنی وحدت وزن و قواعد عروض عربی بتمام و کمال در آن رعایت گردیده است. بنابراین اگر چه موالیا از حیث غنائی بودن و داشتن قوافی متعدد بموشحات اندکی شبیه می‌باشد اما از لحاظ اینکه در بحر بسیط که از بحر مخصوص عربی است سروده شده است کاملاً از موشحات متفاوت است. یعنی اگر چه موشحات ممکن است در غنا و قوافی متعدده از موالیا متأثر شده باشند ولی نمیتوانند در خروج از اوزان خلیلی و عدم وحدت وزن تحت تأثیر موالیا قرار گرفته باشند. بعبارت دیگر برای خروج از اوزان مقدمه‌ای غیر از بحر بسیط که بزبان نازی اختصاصی دارد لازم میباشد. اما الکان و کان عبارت از اشعاری است که بنا بگفتهٔ صاحب المستطرف اتحاد وزن و قافیه داشته^۲ و مصرع اول هر بیت در آن از

۱- الموشح فی الاندلس ص ۱۰. ۲- المستطرف جلد دوم ص ۱۷۳.

مصرع دوم طویل تر بوده است^۱ الکان وکان عامیانه بوده و پس از تحولش پند و اندرز نیز در آن سروده شده است و با این همه این گونه از نظم شکل عامیانه خود را از دست نداده تا اینکه پس از مدتی متروک گردیده است^۲ و اینک دوبیت را بعنوان نمونه از شعر مزبور در ذیل میآوریم

صرح بذکر المحبة مافی المعمری فائده

وقل نعم انا عاشق لحبيب صادق بلا تمويه
ودع حديث العواذل ليس الخبر مثل النظر

انا عاشق لحبيب كل المعاني فيه^۳

ترجمه: یاد محبت و دوستی را آشکار ساز زیرا که در نهان نمودن سودی نمیباشد و بگوی: آری من برای دوست شیفته گشته‌ام و بدون نیرنگ صادق میباشم. سخن نکوهندگان را رهانمای از بهر آنکه شنیدن مانند دیدن نیست. من بدوستی عاشقم که همه معانی در او جمع است. بنابراین الکان وکان نیز نمیتواند برای موشح مقدمه باشد زیرا که در آن وحدت وزن و قافیه رعایت گردیده است.

بعد از ذکر عقیده مزبور از تمام عقاید مختلف دو نظریه را که تا کنون بیشتر مورد قبول واقع گشته‌اند در ذیل درج مینمائیم.

۱ - نظریه ایملیو براین است که وجود خرجه در موشحات عربی و موشحات عبری از دو شاعر مختلف مؤید آنست که خرجه‌های مزبور عبارت از سرودهای کوتاهی بوده‌اند که پیش از تضمین

۱- المستطرف جلد دوم ص ۲۷۳. ۲- الموشح فی الاندلس ص ۱۰.

۳- المستطرف جلد دوم ص ۲۷۳.

آنها در موشحات رومانی سروده شده اند^۱ یعنی پیش از موشحات اشعاری بنام گلو زاس^۲ و لتر یلاس^۳ موجود بوده است که آثاری از آنها بدست مانده است ولیکن اشعار دیگری بتقلید از آنها بنام کانثیونیروس^۴ سروده شده است که مانند موشحات دارای قطعات دوبیتی و سه بیتی و چهاربیتی بوده و مثل موشحات خرجه داشته است و همین اشعار است که یهودیان نیز بتقلید از آنها قصایدی را سروده اند و خرجه شعرهای رومانی را در قصاید خود قرار داده اند بنا براین ایملیو معتقد است که موشحات عربی محض نبوده و میان شعر رومانی و شعر عربی قرار دارد بعبارت دیگر اشعار غنائی رومانی مقدمه ای برای بوجود آمدن موشحات گردیده است.^۵

۲- نظریه آن عده از دانشمندی است که معتقدند موشحات از اشعار تروبادور^۶ متأثر گشته اند اما تروبادور نامی است که بشاعران جنوب فرانسه یعنی پروانس و شمال ایتالیا اطلاق گردیده است. شعرهای این سراینندگان از اواخر قرن یازدهم تا چهاردهم میلادی بـزبان لانگکدک^۷ سروده می شده است کلمه تروبادور ابتدا بیک نفر اطلاق گردیده است ولی بعدها تمام سخن سرایانی که شیوه اولین تروبادور را دنبال نموده اند بهمین لفظ نامیده شده اند.

تروبادور از فعل trobar که بمعنی پیدا کردن (To find) و اختراع نمودن (To invent) می باشد مشتق گردیده است بنا براین

۱- مقاله ایملیو در مجله الفکر سال هشتم شماره سوم سال ۱۹۶۲ ص ۲۴.

۲- glosas - ۳- Letrillas - ۴- Concioneros

۵- مقاله ایملیو ص ۲۷ . ۶- Troubadour . ۷- Langve do'c.

جهت تسمیه شاعر بتروبادور آنست که نخستین سراینده نوعی از شعر غنائی را بالبداهه اختراع نمود بعبارت دیگر او توانست شکل و فرم قطعات برجسته و قابل توجهی را که در اشعار خود ساخته بود در یابد.

از نخستین کسانی که عمر خود را صرف تروبادور نموده و در این راه زحمات شایانی کشیده اند اگوتین^۱ می باشد این تروبادور با مهارت تمام اشعاری را ساخت که با خواندن آنها در آواز بانوان را شیفته خود نمود. شیوه تروبادور برای طبقه اشراف و نجیب زادگان از سنتهای موروثی گردید تا آنجا که بیست و سه پرنس بسرودن اشعار تروبادور پرداختند لکن سرودهای تروبادور تنها بنجیب زادگان مختص نگشت و عده از توده مردم نیز اشعار غنائی مزبور را حرفه خود قرار دادند و پیوسته در قصرها و آلاچیق‌ها بخواندن شعرهای مزبور پرداختند^۲

اما تروبادورهای شریف و نجیب زاده بعزت استقلال و ثروتمندی از تروبادورهای دوره گورد متمایز شدند و نقش مهمی را در تاریخ شعر قرون وسطی ایفا نمودند و همین عده هستند که در مسایل سیاسی وارد گشته و خانمهای درباری را در موقعیت مناسبی انتقاد کردند.

از مجموعه یادداشتهائی که از زندگي تروبادورها باقی مانده است میتوان نکات قابل توجهی را در باره آثار آنها بدست آورد هر چند برخی از نوشته‌های مزبور بیشتر با فسانه شبیه است و یکی از مهمترین این دستخط‌ها

۱ - Aqwaine

۲ - Encyclopaedia Britannica. vol.22.P. 498

یادداشتی است که تحت عنوان «زندگی شاعران نامدار باستانی پروانس»^۱ نام داشته و بوسیله جان دونتردام تهیه گردیده است از یادداشتهای باقی مانده میتوان استنباط نمود که سرودهای ترور بادور اشعاری هستند غنائی که از اجزاء و اسماطی ترکیب یافته و اتحاد وزن و قافیه در آنها رعایت نگردیده است و تنها اسماط آنها در آخر هر سه جزء یا بیشتر با یکدیگر متحد القافیه می باشند و این اشعار از لحاظ مذکور بموشحات شباهت بسیار دارند ولی در اینجا لازم بتذکر است که سرودهای ترور بادور بدون مقدمه نبوده و سرودهای ژنکلر^۲ در سرودن آنها مؤثر بوده است. اشعار مزبور عبارت از سرودهایی است که آنها را گروهی بنام ژنکلر با آواز میخوانده اند. دسته مزبور در حدود قرن هشتم میلادی در کشور فرانسه بفعالیته پرداخته باین نحو که اشعار حماسی و عشقی خود را در هر کوچه و بازاری با آواز میخوانده اند اما کیفیت ورود دسته ژنکلر را باندلس این قول غستون بخوبی روشن میسازد «ادبیات فرانسه در ادبیات ملی اسپانیا تأثیر عمیقی کرده بود زیرا با آمدن تجار یهودی بسرزمین اندلس بر عده فرانسویان افزوده شده بعلاوه هیأت های مذهبی کاتولیک نیز بناحیه البیره آمده و معابد مجملی را که در آنها استادان فرانسوی تدریس میکردند برای فرزندان بیچارگان بنا نهاده بودند»^۳ پس از قول مذکور میتوان نتیجه گرفت بعد از اینکه بر عده فرانسویان در سرزمین اندلس افزوده شده و ادبیات فرانسه در آن کشور نفوذ کرده

۱- Encyclopaedia-Britannica. vol. 22. P. 499

۳- ادباء العرب ص ۱۷۲.

۲- Jungler

است گروه ژنکلر نیز باندلس آمده‌اند. ولی باید دانست که آثاری از سرود های ژنکلر باقی نمانده و این اشعار جای خود را بسرودهای تروبادور داده است. بنابراین اعراب اندلس از اشعار غنائی موجود متأثر شده سپس درصد سرودن موشحات برآمده‌اند و قصد آنها را تأثیر موسیقی عرب در سرزمین اندلس تقویت نموده است و شدت این تأثیر از زمانی است که زریاب موسیقیدان مشهور در قرن هشتم میلادی بسرزمین اندلس رفته و موسیقی عربی را در آنجا رواج داده است.^۱

۱- در نوشتن این قسمت‌ها از کتابهای ادباء العرب و فن التوشیح و ادب الاندلس و تاریخها استفاده شده است.

موشح سرایان اندلس

بعد از اینکه مقدم بن معافر و محمد بن محمود قبری موشح سرائی را در اندلس آغاز نمودند بتدریج سرودن موشحات در سراسر اندلس رایج گردید، نخستین کسی که پس از دو شاعر مذکور سرودن موشحات مشهور گشته است یوسف بن هارون رمادی کنندی می باشد این شاعر با متنبی معاصر بوده و در سال ۳۳۰ هجری ابوعلی قالی رامدح نموده است وی در سال ۴۰۳ در گذشته و بکثرت شعر و طبع آزمائی در اقسام گوناگون نظم نزد خاص و عام مشهور بوده است.^۱ ابن بسام درباره این شاعر گفته است: پیش از رمادی در موشح تضمین وجود نداشت تا اینکه رمادی توانست بر شماره غصن ها در مرکز اضافه نماید.^۲ بنابر این از گفته مزبور میتوان نتیجه گرفت که مرکز یعنی همان قفل ابتدا ساده و بسیط بوده و از یک غصن تشکیل میشده تا اینکه رمادی بتعداد غصن های قفل افزوده است بعد از رمادی عباده بن ماء السماء بزرگترین موشح سرا می باشد. این شاعر در اواخر دولت مروانی میزیسته و بنا باختلاف مورخان در سال ۳۱۹ یا ۴۲۱ و یا ۴۲۲ در گذشته است.^۳ و ابن بسام در شأن او گفته است: که عباده تغییرات جدیدی را در موشح ایجاد نمود یعنی همانطوریکه رمادی مواضع وقف را در مرکز بوجود آورد وی نیز مواضع وقف را در اغصان اختراع نمود.^۴

۱- جذوة المقتبس ص ۳۴۶. ۲- الذخيرة قسم اول جلد ۲ ص ۲.
۳- فن التوشیح ص ۱۲۴. ۴- الذخيرة قسم اول جلد ۲ ص ۲.

اگر چه قول مذکور چندان روشن نمیباشد ولی میتوان استنباط نمود که عبادۃ بن ماء السماء دورهای مر کب را ابداع کرده است باین معنی که اسماط دور را در چند فقره وقوافی متعدد بنظم در آورده است .
عباده موشحات بسیاری را سروده ولی از همه آنها فقط دو موشح ذیل باقی مانده است .

من ولی فی امة امر ا ولم يعدل
يعزل الا لحاظ الرشال الا کحل

حب المپها عبادة من کل بسام السواری
صاحب فوات الوفیات هر دو موشح مذکور را از آن عبادة بن ماء السماء^۱ میدانند ولی صلاح الدین صفدی اولی را بنام عبادة القزاز ضبط کرده است^۲ و از همین جامی میتوان دریافت که ممکن است موشحات عبادة بن ماء السماء با عبادة القزاز مخلوط گشته و بنام ابن قزاز ضبط گردیده است و علت این اختلاط مشابهت اسمی است که در میان این دو شاعر وجود دارد . اما عبادة بن قزاز کنیه اش ابوبکر و یا ابو عبدالله بوده و از اهل مالقه یا از سرزمین البیره^۳ میباشد وی بنا به گفته خود آل صمداح فرمان روایان مریه را مدح نمود و قصاید بی شماری را در ستایش آنان بنظم در آورد . لذا این بسام شیوه شاعری او را چندان پسند ننموده و سخن وی را غرق در مدح دانسته است ولی الفاظ این شاعر را در موشح سرائی از حیث سلاست و وضوح بگوشواره تشبیه کرده است^۴

۱- فوات الوفیات جلد ۱ ص ۲۴۶ . ۲- الوافی بالوفیات جلد ۳ ص ۱۸۹ .

۳- المغرب جلد ۲ ص ۱۳۴ . ۴- الذخیره قسم اول جلد ۲ ص ۳۰۰ .

دیگر از موشح سرایان اندلس ابوبکر بن محمد عیسی الدانی معروف بابن اللبانه است که در عهد دولت طوائف میزیسته و از شاعران دربار معتمد بن عباد بوده و پیش از این پادشاه معتصم بن صمداح فرمانروای مریه رامدح میکرده است ولی سرانجام بدر بار ناصر الدوله مبشر فرمانروای میورقه پیوست و در آنجا بسال ۱۵۰۷ هجری در گذشت دیگر از کسانیکه در عهد دولت طوائف بموشح سرائی شهرت دارند و در این فن مقام شامخی را دارا میباشند ابوبکر محمد بن ارفع راسه و ابوبکر الکمیت بن الحسن هستند که هر دو در اواسط قرن پنجم میزیسته اند^۲

بعد از تشکیل حکومت مرا بطین شعرای بسیاری در اندلس بسرودن موشح پرداخته اند که مشهورترین آنها اعمی التظیطی متوفی بسال ۵۲۰ هجری است. کنیه اعمی ابوانعباس بوده و بشهر تطیله که نزدیک سرقسطه قرار دارد منسوب میباشد^۳ وی شهرت بسیاری داشته و حکایت ذیل از اوزبانه زده خاص و عام گردیده است.

ابن خلدون گفته است: روزی اعمی در اشبیله برای خواندن موشح بمحفل ادبا آمده بود و هریک از شاعران نیز موشحی سروده بودند. همه آنها موشح خود را قرائت نمودند تا اینکه باعمی نوبت رسید وی همینکه موشح خود را با قفل ذیل شروع بخواندن نمود:

ضاحك عن جمان سافر عن بدر
ضاق عنه الزمان وحواء صدری

ابن بقی که در آن مجلس حضور داشت موشح خود را پاره نمود و

۱- فن التوشیح ص ۱۲۸. ۲- فن التوشیح ص ۱۲۹. ۳- فن التوشیح ص ۱۳۰.

سایرین نیز موشحات خود را پاره کردند. ابن بقی از معاصران اعمی بوده و نام اصلی او ابوبکر یحیی بن محمد بن عبدالرحمن القیسی می باشد که دارای موشحات بسیاری است و در سال ۵۴۰ هجری در وادی آش در گذشته است و باید متذکر شد که بوسیله اعمی و ابن بقی است که مسابقه در موشح سرائی آغاز گشته و عصر طلائئ موشح شروع گردیده است و از همین زمان است که موشحات در موضوع های مختلف سروده شده است.^۱

بعد از ابن بقی نوبت سخن سرائی با ابوبکر محمد بن یحیی السرقسطی مشهور بابن الصائغ میرسد که مردی فیلسوف و طبیبی عالیقدر بود و ابوبکر بن ابراهیم معروف بابن تیفلوت حاکم سرقسطه را مدح میکرد. ابن الصائغ در سال ۵۱۲ هجری از اشبیله به جانب شاطبه آمد سپس بشهر فاس وارد گردید و مدتی در آنجا ساکن بود تا اینکه در سال ۵۳۳ هجری مسموم شد^۲ و مطلع یکی از مشهورترین موشحات او عبارتست از:

جرر الذیل ایماجر وصل الشکر، منک، بالشکر^۳

بعد از ابن صائغ مشهورترین موشح سرا ابوبکر بن قزمان پیشوای زجل سرایان در اندلس است که بسال ۵۵۵ هجری در شهر قرطبه وفات یافت و ما بیش از این درباره وی سخن رانده ایم و در اینجا از اطالۀ کلام پوزش می خواهم.

دیگر از موشح سرایان مشهور ابن حزمون المرسی است که عبد-

۱- فن التوشیح ص ۱۳۱. ۲- فن التوشیح ص ۱۳۳.

۳- مناهل الادب العربی. ج ۱۸ ص ۱۳.

الواحد مرا کشی از دوستان او بوده و او را بسال ۶۱۴ هجری در مرسیه ملاقات کرده^۱ است و بعد از ابن حزمون ابوبکر بن زهر الایادی معروف بحفید است که در سال ۵۰۴ هجری پابعرصه وجود نهاد و در سال ۵۹۵ هجری چشم از جهان فرو بست . بیشتر شهرت حفید مدیون علم طبی است که خانواده اش در آن فن شهرت داشت زیرا او بوسیله علم طب بدربار ابویوسف یعقوب سلطان موحدین راه یافت و طبیب دربار سلطنتی در مراکش گردید ولی آوازه صیت او در میان شاعران بیشتر بجهت موشحات زیبائی است که آنها را باشیوائی و سلاست سروده است^۲ و مشهورترین موشح او عبارت است از :

ایها الساقی الیک المشتکی قد دعوناك وان لم تسمعی^۳

دیگر از موشح سرایان اندلس محیی الدین بن عربی عارف ربانی است که در ۱۷ رمضان سال ۵۶۰ هجری پابعرصه وجود نهاد و در قرطبه و اشبیله بتحصیل پرداخت سپس مسافرتی بسوی مشرق نمود و پس از ادای فریضة حج سرانجام در دمشق رحل اقامت افکند و در همانجا بسال ۶۳۸ هجری وفات یافت . وی از شاعرانی است که افکار صوفیانه را در قالب موشحات بنظم در آورد و ما این نکته را در مضامین موشحات متذکر شدیم .

بعد از محیی الدین بزرگترین و زبردست ترین موشح سرای اندلس ابواسحق ابراهیم بن سهل اسرائیلی است که از شاعران اشبیله

۱- فن التوشیح ص ۱۳۹ . ۲- فن التوشیح .

۳- مناهل الاداب العربی جلد ۱۸ ص ۱۳ .

بوده و در اوایل قرن هفتم هجری متولد شده و در ۶۴۹ هجری وفات یافته است. وی ابتدا یهودی بود و سپس باسلام گروید ولی باز هم از تهمت زندقه و کفر برکنار نماند. این سهل از هوش و ذکاوت سرشاری برخوردار بوده و میان ادبا بلطافت اشعار خویش شهرت فراوانی داشته است^۱ و دلیل لطافت موشحات او بنا به عقیده بعضی از ادبا آنست که وی از دو خواری بهره‌مند بوده است یکی ذلت و خواری یهودی و دیگری زبونی عشق و مشهورترین موشح ابن سهل عبارت است از:

هل دری ظبی الحمی ان قد حمی قلب صب حله عن مکنس^۲

بعد از این سهل یکی دیگر از موشح‌سرایان اندلس لسان‌الدین بن خطیب می‌باشد که در سال ۷۱۳ هجری متولد گردیده است وی از کاتبان ملوک بنی احمر بوده و در دولت آنان سمت وزارت داشته است ابن خطیب بعلمت اینکه محبوب الغنی بالله سلطان غرناطه قرار گرفته بود دشمنان زیادی پیدا نمود و همین امر موجب شد که سلطان بروی خشمگین شده و او را از اندلس بمراکش تبعید نماید. در مراکش نیز ابن خطیب از دسائس دشمنان مصون نماند و در سال ۷۷۶ هجری در زندان مقتول گشت.^۳

آخرین موشح‌سرای اندلس ابو عبدالله محمد بن یوسف صریحی معروف باین زمرک است که در چهاردهم شوال ۸۳۳ هجری در غرناطه

۱- المجانی الحديثه جزء پنجم ص ۹۱. ۲- المجانی الحديثه

جزء پنجم ص ۹۶. ۳- نفخ الطیب جلد ۴ ص ۲۲۵.

متولد گردیده است وی بعد از ابن خطیب در مسند وزارت نشست و در این سمت باقی بود تا اینکه در سال ۷۹۵ هجری بقتل رسید، ابن زمرک از شاعرانی است که فصاحت زبان و قواعد نحوی را در موشحاتش رعایت کرده است بدون اینکه تکلف و تصنع در آنها مشاهده شود.^۱

۱- فن التوشیح ص ۱۴۵.

موشح سرایان مشرق

بظور یقین نمیتوان گفت که چه کسی موشحات را از اندلس بمشرق آورده و از چه زمانی سرودن موشح را در میان شرقیان رایج کرده است و آیا شعرای اندلس که برای کسب علم و آموختن هنر موسیقی بمشرق میآمدند موشحات را در مشرق رایج نموده‌اند و یا اینکه شاعران شرق باندلس رفته و موشحات را با خود بمشرق نقل کرده‌اند و نیز سندی در دست نیست که اثبات نمائیم موشحات بوسیلهٔ مکتوب و یا از راه زبان بمشرق راه یافته‌است ولی آنچه را که مسلم است ابن سناء الملك نخستین کسی است که فن موشح سرایی را در مشرق معرفی کرده است چنانکه جوده الرکابی نیز در مقدمهٔ کتاب دارالطراز صریحاً گفته‌است ابن سناء الملك اولین کسی است که موشح سرایی در شرق رونق داده است.^۲ ولی باید متذکر شد منظور از گفتهٔ فوق این نیست که شرقیان پیش از ابن سناء ابداع نامی از موشحات ننشیده‌اند بلکه مقصود آنست که ابن سناء اولین کسی است که قواعد و اسلوب موشح سرایی را در مشرق تدوین نموده‌است. ابن سناء خود در مقدمهٔ دارالطراز گفته‌است که وی در طلیمعهٔ عمر شیفتهٔ موشحات و الحان آن گردید و در صدد برآمد که قواعد این فن را استخراج نموده تا عموم مردم بآن دسترسی داشته باشند.^۳ بنابر این اگر ابن سناء در طلیمعهٔ عمر بیست ساله باشد پس

۲- مقدمهٔ دارالطراز ص ۱۰ . ۳- مقدمهٔ دارالطراز ص ۲۴ .

شرقیان پیش از سال ۷۵۰ هجری باموشحات آشنائی داشته اند زیرا که تولد ابن سناء در سال ۵۵۰ هجری است. بطور کلی علمای ادب درباره کسی که نخستین بار موشحات را به مشرق آورده است اختلاف نظر دارند ولی پاره از عقاید آنان اعتبار منطقی نداشته و قابل بررسی نمیباشد مانند نظریه غوثالث بالنتینا که معتقد است ناقل موشحات بسوی مشرق ابومروان بن زهر است ولی ابومروان بن زهر نمیتواند فن موشح سرائی را بسوی مشرق آورده باشد زیرا وی از معاصران مجاهد عامری است که در سال ۴۳۶ هجری در گذشته است و چنانکه میدانیم در سال مزبور موشح سرائی در اندلس هنوز بصورت فنی خاص و مستقل در نیامده بود.^۱ اما نظریه دکتر شوقی ضیف بیشتر مورد قبول میباشد. وی باستناد مطلبی که در کتاب المغرب آمده است^۲ معتقد می باشد که اولین ناقل موشحات برای مصریان ابوالصلت امیه بن عبدالعزیز متوفی سال ۵۲۹ هجری است. ابوالصلت مدت بیست سال در مصر اقامت داشته و الحان مصری را جمع آوری کرده است و از همین دانشمند مردمان آفریقا الحان مصری را فرا گرفته اند بنابراین او مقداری از موشحات را در حفظ داشته که آنها را برای مصریان روایت کرده است.^۳

قدیمترین موشح سرای مشرق ابوالفتح عثمان بن عیسی البلطی متوفی سال ۵۹۹ هجری است که از مداحان قاضی الفاضل ممدوح ابن سناء میباشد و شرح حال و موشحات او در کتاب فوات الوفيات مضبوط است.^۴

۱- فن التوشیح ص ۱۵۰. ۲- المغرب جلد ۱ ص ۲۵۶.
 ۳- فن التوشیح ص ۱۵۰. ۴- فوات الوفيات جلد ۲ ص ۶۷.

مشهورترین موشح سرای مشرق ابوالقاسم هبةالله بن جعفر بن سناء الملك شاعر مصری است که در سال ۵۵۰ هجری در قاهره متولد گشت و در سال ۶۰۸ چشم از جهان فرو بست وی فقه و حدیث و علوم ادبی را نزد اساتید زمان خویش فرا گرفت و در موشح سرائی از همگنان خود گوی سبقت را ربود و در قواعد این فن کتاب دارالطراز فی عمل الموشحات را از خود بیادگار گذاشت ابن سناء در این کتاب نخست بحث مبسوطی در قواعد موشحات نموده سپس موشحات اندلسی را بعنوان مثال از برای مباحث خود ذکر نموده است آنگاه کتاب را با آوردن موشحات خود بیایان رسانیده است . جوده الرکابی این کتاب را منتشر کرده و دو موشح از ابن سناء را در کتاب دیگرش بنام فصوص الفصول وعقود العقول پیدا نموده و آنهارا با آخر دارالطراز افزوده است ۱ .

بعد از ابن سناء موشح سرای دیگر کمال الدین حسن بن یوسف معروف بابن النبیه است که در سال ۶۱۹ هجری وفات نموده است و در دیوانش موشحی بمطلع ذیل مضبوط می باشد .

قل لمن یلوم فی مهفف اسمر^۱

دیگر از موشح سرایان مشهور مشرق محمد بن عقیف التلمسانی مشهور بشاب الظریف است که در سال ۶۶۱ هجری در قاهره متولد گردید و در عنفوان جوانی در شهر دمشق بسال ۶۶۸ هجری در گذشت . التلمسانی شعرش را بشیوه قدما سروده است و کمتر قصیده ای رامیتوان

۱ - فن التوشیح ص ۱۵۵ .

از تلمسانی پیدانمود که در آن نام شعرای جاهلی و اسلامی و عباسی نیامده
باشد . اشعار تلمسانی متکلف بوده ولی از لطافت و ظرافت لبریز میباشد^۱
و مطلع مشهورترین موشح او عبارت است از
بدر عن الوصل فی الهوی عدلا مالی عنه ان جار او عدلا

مذهب^۲

دیگر از موشح سرایان مشرق شهاب الدین احمد العزازی است
که از تاجران قاهره بوده و در همانجا بسال ۷۱۰ هجری در گذشته است
و مطلع مشهورترین موشح او عبارت است از
یا لیلۃ الوصل و کأس العقار، دون استتار، علمتمانی کیف خلع العذار^۳
بعد از شهاب العزازی مشهورترین موشح سرای شرق صدرالدین
بن وکیل است که در سال ۶۵۵ هجری در دمیاط متولد گردید و در سال
۷۶۱ هجری در قاهره وفات یافت و این است مطلع مشهورترین
موشح او :

ما اخجل قده غصون البیان بین الورق
الا وسبالمها مع الغزلان سود الحندق^۴

بزرگترین موشح سرای قرن هشتم هجری صلاح الدین خلیل
بن ایبک صفدی است که در سال ۶۹۶ هجری در صفد واقع در فلسطین متولد
گردید و بنام این شهر نیز منسوب گشت . صلاح الدین صفدی علوم
ادبی را در دمشق فرا گرفت سپس دیوان انشاء را در صفد و قاهره و حلب

۱- المجانی الحديثة. (جزء پنجم ص ۲۳۴). ۲- المجانی الحديثة ص

جزء پنجم ص ۲۳۷ ۳- فوات الوفيات جلد ۱ ص ۹۱. ۴- فوات الوفيات جلد ۲
ص ۵۶.

عده دارشد و عاقبت در سال ۷۶۴ هجری در دمشق وفات یافت^۱ وی با یکی از موشح‌سرایان اندلس بنام ابوحیان یوسف بن حیان متوفی بسال ۷۴۵ هجری معاصر بود و بسیاری از موشحات این شاعر را در کتاب خود بنام الوافی بالوفیات ذکر نموده است^۲ صلاح‌الدین صفدی موشحات بیشماری را سروده است و مایکی از آنها را بتمامی در مضامین موشحات ذکر نمودیم.

دیگر از موشح‌سرایان مشرق ابوالمحاسن عبدالعزیز بن سرایا معروف بصفی‌الدین حلی است که در سال ۶۷۷ هجری در حله متولد گردید و بتجارت اشتغال ورزید و هنگام سوداگری از شهرهای شام و مصر و ماردین دیدن نمود تا اینکه در سال ۷۵۰ هجری در بغداد چشم از جهان فرو بست. صفی‌الدین حلی از شاعرانی است که بصنایع لفظی و معنوی توجه فراوانی نموده و در محسنات بدیعی زیاده روی کرده است چنانکه قصیده در مدح حضرت محمد ساخته و آنرا بعلت داشتن صنایع بدیعی بشمار «الکافیة البدیعیة فی المدائح النبویة» نامیده است^۳ در دیوان صفی‌الدین یازده موشح وجود دارد که بیشتر آنها متکلف بوده و احساسات و عواطف موشحات اندلسی در آنها نابود گردیده است^۴

آخرین موشح‌سرای مشرق در قرن هشتم جمال‌الدین بن نباتة مصری است که در سال ۶۸۶ هجری در قاهره متولد شد و در همانجا بسال ۷۶۸

۱- المجانی الحدیثة جزء پنجم ص ۱۹. ۲- فن التوشیح ص ۱۶۰.

۳- المجانی الحدیثة ص ۲۳۹ جزء پنجم ۴- رجوع کنید دیوان صفی‌الدین حلی ص ۷۵ و ۶۹، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۴۶، ص ۲۵۱.

هجری وفات یافت وی از شاعرانی است که بصنایع لفظی علاقه وافری داشته خصوصاً در بکار بردن صنعت جناس و ایهام زیاده روی کرده است^۱ در دیوان ابن نباتة چهار موشح موجود می باشد که مطلع یکی از مشهورترین آنها عبارت است از:

الى بكاسك الاشهى اليا و لا تبخل بمسجدها عليا^۱
دوموشح دیگر از از ابن نباتة در کتابهای نفع الطیب والوافی بالوفیات وجود دارد که در دیوان وی ضبط نگردیده است.^۲

۱- المجانی الحدیثة جزء پنجم ص ۲۵۱.

۲- دیوان ابن نباتة ص ۵۹۴. ۳- فن التوشیح ص ۵۹۴.

نهضت موشح سرائی در قرن سیزدهم در عراق

بعد از مرگ صفی‌الدین حلی وابن نباتة ستاره موشح سرائی در آسمان مشرق غروب کرد و تقریباً تا نیمه دوم قرن سیزدهم هجری موشح سرای برجسته‌ای در افق مشرق طلوع ننمود تا اینکه در قرن سیزدهم شاعرانی در سرزمین عراق بموشح سرائی توجه نموده و آنرا احیای نوینی بخشیدند. اما شاعران این دوره ابتکاری در موشحات ننموده و چیزی تازه باین فن نیافزودند و همان شیوه سرایندگان اندلس و مشرق را دنبال کردند جز اینکه خود را در انتخاب وزن و قالب مقیدتر گردانیدند باین معنی که غالب موشحات خود را در بحر رمل بنظم در آوردند دیگر اینکه از تمام قالبهای گوناگون موشحات سه نوع مخمس و مسبع و معشر را برگزیدند.

مخمس عبارت از قالب موشحی است که در آن قفل از دو جزء متحد الوزن و مختلف القافیه تشکیل گردیده است و دورهای آن از سه جزء بسیط متحد القافیه و متحد الوزن ترکیب یافته است و عبارت دیگر این نوع موشح دارای پنج جزء میباشد.^۱

مسبع عبارت از موشحی است که قفل آن دارای چهار جزء است که جزء سوم با اول و جزء چهارم با دوم متحد القافیه میباشد و دورهای آن از سه جزء بسیط متحد القافیه تشکیل یافته است یعنی تمام موشح

۱- الموشح فی الاندلس ص ۴۳.

از هفت جزء ترکیب گشته است معشر عبارت از موشحی است که قفل آن مانند مسبع چهار جزء داشته ولی دورهای آن از شش جزء ترکیب شده است و شش جزء بدو قسمت سه جزئی تقسیم میگردد که هر سه جزء بایکدیگر متحد الفافیه میباشد.

مشهورترین موشح سرایان این دوره عبارتند از :

عبدالباقی العمری که در سال ۱۲۰۳ هجری در موصل متولد گردید و در همانجا پرورش یافت و بفرا گرفتن علوم پرداخت و در سال ۱۲۷۸ هجری در بغداد در گذشت عبدالباقی فقط یک موشح سروده است که در آن از دو موشح ابن سهل اسرائیلی و لسان الدین بن خطیب متأثر گردیده است و قفل آن عبارتست از

لبس النوروز ثوبا معلما حيك من غزل عيون النرجس
طرزته ابر الوبل بما رق من صنع الجواری الكنس^۱

دیگر از موشح سرایان این عهد سید حیدر الحلی است که در سال ۱۲۴۶ هجری در حله با بعرضه وجود نهاد و در سال ۱۳۰۴ هجری در حله در گذشت. این شاعر چهار موشح را بنظم در آورده و در تمام آنها وسعت خیال و سلاست ذوق و صفای قریحه را رعایت کرده است. آخرین وزیر دسترین موشح سرای این عهد محمد سعید الحبوبی شاعر عراقی است که در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در گذشته است و در دیوان او نه موشح وجود دارد که همه آنها از عواطف و احساسات شاعرانه لبریز میباشد^۲

۱- الموشح فی الاندلس ص ۴۶. ۲- الموشح فی الاندلس ص ۵۷.

موشح سرائی در معاصر

اگر چه موشح سرایان عراق در قرن سیزدهم از شمار شاعران معاصر محسوب میگردند ولی ما آنها را در ردیف سرایندگان معاصر نیآورده و در فصل جداگانه‌ای معرفی نمودیم زیرا شعرای مزبور علاوه برداشتن حق تقدم بعلم شیوه خاص که در وزن و قافیه داشته‌اند از شعرای معاصر کاملاً متفاوت میباشند. بطور کلی نهضتی که در دوره معاصر برای تازیان بوجود آمد موجب گردید که موشح سرائی زندگانی نوین خود را آغاز نماید زیر اعراب بر اثر حمله ناپلئون بمصر و اصلاحات محمد علی پاشا (۱۷۶۹-۱۸۴۹) در آن کشور از خواب غفلت بیدار شده و از علوم و ادبیات فرنگیان خصوصاً کشور فرانسه آگاه گشتند و در صدد برآمدند که از علوم و ادبیات فرنگیان تقلید نمایند. بنابراین پس از اینکه ترجمه آثار خارجی بوسیله روزنامه و کتاب در میان اعراب پراکنده شد و تازیان از ادبیات فرنگیان خصوصاً فرانسویان مطلع گردیدند مصمم شدند که فن موشح سرائی را در شرق تجدید نمایند زیرا شعرای این دوره در مطالعه آثار خارجی باین نکته واقف گشتند که شاعران غرب در قوانین شعری آزادی بیشتری داشته و از رعایت قوانین غیر لازم آسوده میباشند لذا آنها نیز بسرودن موشحات روی آورده و این فن را لازمه مضامین جدید دانستند^۱ در اینجا ذکر این نکته ضروری بنظر

۱- در نوشتن این بخش از کتابهای اسباب النهضة العربیة و مقدمه حافظ وشوقی از دکتر طه حسین استفاده گردیده است.

میرسد که وقتی میگوئیم نهضت معاصر موشح سرایی را در مشرق تجدید نمود منظور این نیست که شغرای مشرق موشح را از آثار خارجی تقلید نمودند بلکه قصد آنست که شاعران از مطالعه آثار خارجی در صدد برآمدند که میراث دیرین خود را زنده نمایند .

«مختصات موشحات در معاصر»

موضوع در موشحات معاصر: موشحات معاصر هم از حیث قالب و وزن و هم از لحاظ موضوع با موشحات ادوار گذشته کاملاً متفاوت میباشد بعبارت دیگر امتیاز موشحات معاصر را از جهت مضمون میتوان در سه موضوع ذیل خلاصه نمود .

۱- شعرای معاصر مانند اغلب سرایندگان اندلس و مشرق برای ارضای شهوات نفسانی خود غزل نسروده و عشق را با تمنیات نفسانی نیا میخته اند آنها در برابر عشق سرفروده آورده اند بخاطر عظمت و جلالی که در آن احساس کرده اند طبیعت را مجنون صفت ستوده اند زیرا که در آن قدرت و عطوفت الهی را مشاهده نموده اند. خلاصه اینکه موشحات ایندوره از عشق پاک و بی آرایش لبریز بوده و عواطف رقیق عاشقانه در میان کلمات آنها سایه افکننده است مانند این بند از موشح الیاس فرحات

خصلة الشعر التی اعطیتنیها	عند ما البین دعانی للنفیر
لم ازل اتلو سطور الحب فیها	و ساتلوها الی الیوم الاخیر
خنت عهد الحب لابأس فانی	مکتف بالاثار الحلو الثمین
فانا ما عدت احیا بالتمنی	بعد ما منیتنی عشر سنین

اشكر الله فما الاخلاف منى اننى كنت لك الصب الامين^۱
 ترجمه: دسته موئى را كه هنگام جدائى بمن دادى مرا نفرين
 نمود. من هميشه خطوط عشق را در آن ميخوانم و تا آخرين روز نيز
 خواهم ماند.

بيمان عشق را خيانت كرد و از آن با كى ندارم زيرا كه بخاطرۀ
 شيرين پر بها خرسندم و هميشه باميد زنده ام بعد از آنكه بيست سال
 مرا اميدوار گردانيدى و خدا را سپاس ميگويم كه خلاف وعده از جانب
 من نبود و هميشه از آن تو عاشقى امين بودم.

ذكر اين نکته در اينجا لازم است كه موشحات بسيارى مانند
 اغنية^۲ الليل از خليل جبران و من انت^۳ نفسى از ميخائيل نعيمة و
 نهر الرين^۴ از على محمود طه نيز در بارۀ مضامين عشقى و عواطف
 عاشقانه سروده شده اند.

۲- از موضوعاتى كه در موشحات معاصرین تازگى داشته و در
 اشعار متقدمين ابدآ موجود نميباشد سرودن اشعار تمثيلى بتقليد از
 آثار شاعران غربى است يعنى شعر اى معاصر افسانه هاى تاريخى را در
 قالب موشحات بنظم در آورده اند^۵ مانند سليمان البستاني (۱۷۵۶ -
 ۱۹۲۵ م) كه اليادهومر را در بيست و چهار نشيد (سرود) سروده و در اول
 آن مقدمۀ مبسوطى در بارۀ مقايست ادبيات عرب با ادبيات يونانى برشته

۱- الموشح فى الاندلس ص ۶۵.

۲- الموشح فى الاندلس ص ۶۷. ۳- الموشح فى الاندلس ص ۶۹.

۴- ليالى الملاح التائه ص ۹۶. ۵- ادباء العرب ص ۲۶۹.

تحریر کشیده است و یاشوقی (۱۷۶۹-۱۹۳۲م) شعر صقر قریش را در بیست و شش بیت در قالب موشح برشته نظم در آورده است.^۱

۳- مسائل اجتماعی و انسانی نیز از موضوعاتی است که در موشحات معاصرین به حد و فوریت یافت میشوند باین معنی که شعرای ایندوره اندیشه خود را تنها به خواسته های فردی اختصاص نداده و آنرا در حیات اجتماعی نیز بکار انداخته اند. بعبارت دیگر موشحات معاصرین جنبه فردی نداشته و عالم انسانیت هم در آنها بیان گردیده است مثلاً جمیل صدقی الزهاوی در موشح خود بنام حسرات^۲ ملت خود را پند داده و آنرا بجنبش و حرکت تشویق نموده است زیرا وی معتقد است کسی که در جای خود متوقف مانده و قدمی فراتر نگذارد سرانجام بسوی مرگ خواهد شتافت همچنین ایللیا ابوماضی در موشح خود بنام مٹی یذکر^۳ الوطن النوم «وطن خواب را کی بیدار می آورد» عواطف انسانی را با احساسات قومی بیکدیگر آمیخته و بیدار ملت ستم دیده خود اشک ریخته است او در این موشح ویرانه های لبنان را در زمان جنگ بیدار آورده و عظمت دیرین آن سرزمین را در خاطر مردمش زنده گردانیده است سپس مردم لبنان را بجنبش و حرکت برانگیخته تا شکوه باستانی میهن خود را تجدید نمایند اما جبران خلیل از احساسات قومی و فردی گامی فراتر نهاده و عالم بشریت را مورد انتقاد قرار داده است وی در موشح مشهور خود بنام المواکب^۴ معتقد است که افراد بشر از روز نخستین باخوی اهریمنی سرشته شده اند

۱- فن التوشیح ص ۱۶۳ . ۲- الادب العصری . جزء اول

۳- فن التوشیح ص ۱۶۳ . ۴- مناهل الادب العربی جلد ۱ ص ۶۵ .

و کارهای نیک را فقط از روی تکلف انجام میدهند آنها مانند گله‌های گوسفندی هستند که تار و زابد بچوپان نیازمندند و اگر از خداهراسی نداشته‌اند هرگز پروردگار را عبادت نمی‌کردند و از گناه پرهیز نمی‌نمودند بطور کلی موشحات معاصرین عالیترین نمونه افکار اجتماعی و انسانی است و برای بیان این نوع مضامین کتابی جداگانه لازم است که تألیف آن از مقوله بحث ما خارج می‌باشد.

قالب و وزن در موشحات معاصر: موشحات معاصر را نمیتوان از حیث وزن و قافیه تحت قواعد معینی در آورد زیرا شاعران ایندوره قالب و قافیه و اوزان را متناسب با مضامین بکار برده‌اند بعبارت دیگر سرایندگان معاصر در بند موشح تام و افرع و تعداد ابیات نبوده و ذوق شاعرانه را باقتضای مضامین در بر گزیدن صور موشح بیشتر از هر چیز رعایت کرده‌اند مثلاً فوزی معلوف موشحی دارد که هر دو آن از دو سمط مفرد ترکیب یافته و قفل آن از دو جزء بوجود آمده است و تمام موشح دارای چهار بیت می باشد و نمونه یک بند آن عبارت است از .

ولو رای البلبل بین الغصون

نار ضلوعی فی میاه الجفون

لحول المحزن من شعره

شدوا یسلینی^۱

ترجمه : اگر هزار دستان برفراز شاخه‌ها آتش استخوانهای پهلوی من را در آب دیدگان میدید سرود غم انگیز خود را بنوائی که مرا تسلی بخشد بدل می‌ساخت .

۱- مناهل الادب العربی جلد ۱ ص ۶۵

فوزی معلوف موشح دیگری را بنام الفردوس المستعاد سروده است
که تمام آن از یازده بیت ترکیب یافته است و دورهای آن از سطر کب
یعنی دو جزئی بوجود آمده است و نمونه بندی از آن عبارتست از:

جلسا ؛ آدم و حوا بحزن

یہکیان

یہکیان الحیاء من بعد عدن

والحنان

ضیعاها ، فما الندامة تغنی

والحنان

كان ماكان ، هل یعید التمنی

فعل كان^۱

ترجمه : آدم و حوا غمگین نشستند و می گریستند و بر زندگی
بعد از بهشت جاویدان اشک میریختند آنها زندگانی را تباه نمودند پس
پشیمانی و شیون سودی ندارد زیرا هر چه بود گذشته است و آیا خواهش
و تمنا کردار انجام شده را باز میگرداند ؟

خلیل مطران نیز شعر مشهور خود را بنام هل تذکرین^۲ درسی
ویک بیت بدون قفل در قالب موشح بنظم در آورده است . بنابر این از
نمونه های سابق الذکر چنین استنباط میشود که موشحات معاصرین
از حیث قالب و قافیه با موشحات سایر ادوار بکلی متفاوت است و نمیتوان

۱- مناهل الادب العربی جلد ۳ ص ۲۶ .

۲- مناهل الادب العربی جلد ۳ ص ۸۵ .

آنها را تحت قواعد معینی مطالعه نمود اما موشحات معاصرین از حیث وزن نیز با موشحات گذشته کاملاً اختلاف دارد و اغلب آنها در بحر خفیفی مانند رمل و سریع سروده شده است مانند موشح فوزی معلوف بمطلع «ولورای» که در بحر سریع ویا موشح ذیل از الیاس فرحات بنام یا حمامه که در بحر رمل بنظم درآمده است .

یا عروس الروض یا ذات الجناح یا حمامه

سافری مصحوبة عند الصباح بالسلامه

واحملى شوق فؤادی ذی جراح وهیامه

همچنین موشحات اغنیة اللیل وبالامس^۱ از خلیل جبران و زهراتی وهز الرین از علی محمود طه همگی در بحر رمل سروده شده اند . بطور اجمال در باره موشحات معاصرین میتوان گفت که بیشتر آنها فاقد قفل بوده و کلمات عامیانه را نیز ابداء دارا نمیباشند دیگر اینکه شعرای معاصر در برگزیدن تعداد ابیات عدد معینی را در نظر نگرفته اند بعلاوه در موشحات این زمان ابیات بمعنی سابق وجود نداشته و منظور از آن بیشتر دو رمیباشد و اغلب موشحات در دورهای سه جزئی یا بیشتر و یا کمتر بنظم درآمده اند ولی همچنانکه گفتیم برای تعداد دورها شماره معینی در نظر گرفته نشده است و ذکر این نکته نیز ضروری بنظر میرسد که موشحات معاصرین مانند موشحات اندلسی اشعار غنائی نبوده و بمنظور غنا نیز سروده نگردیده اند .

۱- الموشح فی الاندلس ص ۱۰۰ .

موشح سرایان معاصر

پیش از معرفی موشح سرایان معاصر لازم است این نکته را متذکر گردیم که بیشتر شعرائی که در ردیف سرایندگان موشح ذکر میگردند فقط موشح سران بوده بلکه در ضمن اشعار خود گاهی يك یا چند موشح نیز سروده اند. اما موشح سرایان در دوره معاصر بسیار است و ما اغلب آنها را در فصل گذشته معرفی نمودیم لذا در اینجا مهمترین آنها را فهرست وار ذکر مینمائیم.

۱- معروف الرصافی از شاعرانی است که در سال ۱۸۷۵ میلادی در عراق متولد گردید و در همانجا بسال ۱۹۴۵ میلادی چشم از جهان فرو بست^۱ و مشهورترین موشح او محاسن الطبيعة نام دارد که بمطلع ذیل آغاز میشود

البحر رهو و السما صاحبه والفخت فی اللیل شبیه السدیم^۲

۲- جمیل صدقی الزهاوی «۱۸۶۳-۱۹۳۶م» از شاعران بغداد است که موشح او بنام حسرات^۳ مشهور میباشد.

۳- خلیل مطران «۱۸۷۰-۱۹۴۷م» شاعر لبنانی است که موشح

او بنام هل تذکرین شهرت بسیاری دارد و مطلع آن عبارتست از :

هل تذکرین ونجن طفلان

عمدا بزحمة ذکره غنم^۴

۱- الادب المعصری جزء اول ص ۶۷ . ۲- الموشح فی الاندلس ص ۹۶ .

۳- الادب المعصری جزء اول ص ۵۰ . ۴- مناهل الادب العربی جلد ۳۵

۴- فوزی معلوف «۱۸۹۹-۱۹۳۰م» از شاعرانی است که در موشح سرائی معاصر سهم بسزائی دارد و سه موشح او بنام باقة الزهر و لو و فردوس المستعاد از بهترین موشحات معاصر بشمار میرود^۱ و مابیش از این نیز در باره آنها بحث نمودیم .

۵- خلیل جبران «۱۸۸۳-۱۹۳۱م» از شاعران مشهور لبنان است . که موشحات او بنام اغنية الليل و بالامس و المواكب شهرت بسیاری دارند و قبلا در باره آنها بحث شد .

۶- ايليا ابوماضي «۱۸۸۹-۱۹۵۸م» از شاعران مشهور لبنان است و موشح او بنام متى يذكروطن النوم از بهترین موشحات معاصر بشمار میرود و مطلع آن عباوتست از

جلست وقد هجع الغافلون افكر في امسنا والعذ^۲

۷- محمد الهاشمی نیز از شاعران مشهور بغداد است که موشحی را بنام آلام الحياة سروده است.^۳

۸- علی محمود طه بزرگترین شاعر مصری است که در سرودن موشحات شهرت فراوانی دارد و مهمترین موشحات او عبارتند از ،اغنية الجندول، نهر الرين^۴، زهراتی^۵ الموسيقية العمياء^۶ و لیالی کلیوبتره^۷

۹- محمد مهدی البصیر نیز از شاعران و دانشمندان عراقی است که دو موشح را بنام علی ضماف اللیس و ایها الدینار^۸ را سروده و آنها را در آخر

۱- مناهل الادب العربی جلد ۵۳ ص ۱۵ ص ۷۲ ص ۲۶ .

۲- فن التوشیح ص ۱۶۳ . ۳- الادب العصری جزء دوم ص ۳۸ .

۴- لیالی الملاح الثائه ص ۹۶ و ۳ . ۵- الموشح فی الاندلس ص ۱۰۵ .

۶- لیالی الملاح الثائه ص ۱۱۱ . ۷- الموشح فی الاندلس ص ۷۷ .

۸- الموشح فی الاندلس ص ۱۰۷، ۱۰۸ .

کتاب خود موسوم بالموشح فی الاندلس وفی المشرق ذکر نموده است. همچنانکه گفتیم موشح سرایان معاصر بيشمارند و ما را توانائی نمیباشد که از تمام آثار موشح سرایان معاصر واقف گردیم لذا مشهورترین آنها را ذکر نمودیم و از یادآوری دیگران پوزش طلبیدیم اما علت این که موشح سرایان معاصر را بطور اختصار معرفی کردیم آنستکه بحث درباره آنها از مقوله ما خارج است بعلاوه معرفی هر يك از آنها بکتابی جداگانه نیازمند است .

فهرست ماخذ و منابع

- ١ ادباء العرب فى الاندلس وعصر الانبعاث ؛ بطرس البستاني . چاپ بيروت سال ١٩٣٧- م .
- ٢ ادب الاندلس وتاريخها . تأليف پروفنسال ترجمه دكتور شعوزه چاپ قاهره سال ١٩٥١- م .
- ٣ ادب العصورى : تأليف رفائيل بطلى جزء اول چاپ قاهره سال ١٩٢٣- م .
- ٤ ادب العصورى : تأليف رفائيل بطلى جزء دوم چاپ قاهره سال ١٩٢٣ م .
- ٥ ازهار الرياض تأليف الدقرى باهتمام ابراهيم اليبارى عبدالحفيظ شلبى چاپ قاهره سال ١٩٤٠ .
- ٦ اسباب النهضة العربية : تأليف انيس زكريا نصولى بيروت سال ١٩٢٦ م .
- ٧ الاغانى : باهتمام موسى سليمان واحمد بوسعد چاپ بيروت سال ١٩٥٧ .
- ٨ اقرب الموارد .
- ٩ تاج العروس .
- ١٠ تاريخ الادب العربى : تأليف احمد حسين الزيات مصر ١٣٤٩ .
- ١١ تاريخ العرب قبل الاسلام : تأليف عبد الملك بن قريش الاصمعى چاپ بغداد سال ١٩٥٩ م .
- ١٢ جذوة المقتبس : تأليف حميدى قاهره سال ١٩٥٢ م .
- ١٣ حافظ وشوقى : بقلم دكتور طه حسين چاپ مصر سال ١٩٥٨ م .
- ١٤ خلاصة الاثر فى اعيان القرن الحادى العشر : تأليف محبى چاپ مصر سال ١٨٦٧ م .
- ١٥ دار الطراز فى عمل الموشحات : تأليف ابن سناء الملك چاپ دمشق سال ١٩٤٩ م .

- ١٦ ديوان ابن زيدون : چاپ مصر سال ١٩٣٢ .
- ١٧ ديوان صفى الدين الحلى : چاپ بيروت سال ١٨٩٢ م .
- ١٨ ديوان ابن نباتة : چاپ مصر سال ١٩٠٥ .
- ١٩ ديوان ابن معتمر : چاپ بيروت سال ١٩٣١ .
- ٢٠ الذخيرة فى محاسن اهل الجزيرة : تأليف ابن بسام الشترينى چاپ مصر سال ١٣٥٨ .
- ٢١ العاقل الحالى : تأليف صفى الدين الحلى چاپ سال ١٩٥٥ .
- ٢٢ العمدة : تأليف ابن رشيق قيروانى باهتمام محمد محبى الدين عبدالحميد چاپ مصر سال ١٩٥٥ م .
- ٢٣ فن التوشيح : تأليف دكتور مصطفى عوض الكريم چاپ بيروت سال ١٩٥٩ .
- ٢٤ فوات الوفيات : تأليف ابن شاکر الکتبى باهتمام محمد محبى الدين عبدالحميد چاپ مصر سال ١٩٥١ .
- ٢٥ کتاب الملاهى: تاليف ابوطالب المفضل بن سلمة النحوى و اللغوى متوفى . سال ٢٩٠ هـ چاپ سال ٢١٩٥١ م .
- ٢٦ لىالى الملاح التائه چاپ مصر سال ١٩٤٠ م
- ٢٧ المجانى الحديثة : تاليف فواد افرام البستانی جزء پنجم چاپ بيروت سال ١٩٥١ م .
- ٢٨ المستطرف : چاپ سال ١٢٨٥ متعلق بکتابخانه دانشکده ادبيات .
- ٢٩ معجم الادباء چاپ مصر سال ١٩٢٣ م .
- ٣٠ المغرب فى حلى المغرب چاپ دكتور شوقى ضيف سال ١٩٥٣ م .
- ٣١ مقاله ايمليو درمجله الفكر : سال هشتم شماره سوم از سال ١٩٦٢ .
- ٣٢ مقدمه ابن خلدون متعلق بکتابخانه لغت نامه دهخدا .
- ٣٣ مناهل الادب العربى : جلد ١ جبران خليل جبران .
- ٣٤ « ١٨ الموشحات الاندلسية .
- ٣٥ « ١٨ « « .
- ٣٦ « ٣٥ خليل مطران .
- ٣٧ « ٥٣ فوزى معلوف .

- ٣٨ المنجد .
- ٣٩ موسيقى الشعر : تاليف ابراهيم انيس چاپ اول .
- ٤٠ الموسيقى العراقية : تاليف المحامى عباس العزاوى چاپ ١٩٥١ .
- ٤١ الموشحات الاندلسية : تأليف فواد رجائى چاپ اول .
- ٤٢ الموشح فى الاندلس وفى المشرق : تأليف محمد مهدى البصير چاپ بغداد سال ١٩٤٨ .
- ٤٣ نظرات فى تاريخ الادب الفكر الاندلسى : تاليف كامل كيلانى چاپ مصر سال ١٩٢٤ . م
- ٤٤ نفخ الطيب : تاليف المقرئ چاپ مصر .
- ٤٥ الوافى بالوفيات : تاليف صلاح الدين صفدى چاپ استانبول وشام .
- ٤٦ يتيمة الدهر : تاليف ثعالبى چاپ مصر باهتمام محمد محيى الدين عبد الحميد
- ٤٧ . 22 . Vol . Britannica . Encyclopaedia

